



[www.rasekhoon.net/software](http://www.rasekhoon.net/software)



# ولایت فقیه

سایه  
حقیقت  
عظمی

در بیان حضرت امام خمینی (قدس سره)  
و رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)

## ۳ چستی ولایت فقیه

تهیه و تدوین: دفتر فرهنگی فخرالائمہ علیہم السلام



رهبری آن چیزی است که در حقیقت سایه و نشانه  
عالی‌ترین حقیقت عالم آفرینش است؛ یعنی مقام  
ولایت عظمی و کبری؛ یعنی مقام مقدس نبوت و  
مقام مقدس امامت معصوم.

چیزی که ما در همه مجاری خلقت و در همه آثار و  
آیات الهی به عظمت او چیزی را سراغ نداریم.  
این در زمان غیبت کبری بر حسب مفاهیم مورد قبول و  
متسالم علیه ما یک نشانه‌ی، سایه‌ی، اثری دارد و او،  
همین رهبری است که به انتخاب اهل حل و عقد و  
خبرگان اتفاق می‌افتد.

رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی)

ولایت فقیه

سایه حقیقت عظمی

در بیان حضرت امام خمینی (قدس سره) و رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)

کتاب سوم: چیستی ولایت فقیه

واحد پژوهش دفتر فرهنگی فخرالائمہ (علیہم السلام)

ناشر اسوه

نوبت چاپ اول - اسفند ماه ۱۳۸۸

شمارگان ۲۰۰۰ نسخه

پخش ۰۹۱۹۲۹۰۶۸۹۹

پست الکترونیک fakhr1379@gmail.com

قیمت (دوره پنج جلدی) ۶۵۰۰ تومان

## فهرست

مقدمه ..... ۳

### فصل اول: نظریهٔ ولایت فقیه

۱. تاریخچهٔ بحث حاکمیت فقیها ..... ۱۱
۲. تعریف ولایت فقیه ..... ۱۴
۳. ادلهٔ اثبات ولایت فقیه ..... ۱۶
- ۳-۱. دلایل عقلی ..... ۱۶
- ۳-۲. دلایل نقلی ..... ۲۲
- ۳-۳. دلیل مرکب از عقل و نقل ..... ۲۷

### فصل دوم: دلایل ولایتی بودن حاکمیت فقیه

۱. تداوم امامت ..... ۴۵
۲. جامعیت دین ..... ۴۶
۳. ضرورت اجرای همیشگی احکام شرع ..... ۴۷
۴. احکام اختصاصی امامت و ولایت ..... ۴۹

### فصل سوم: وظایف و اختیارات ولی فقیه

۱. شئون و وظایف ..... ۵۱
- ۱-۱. وظیفهٔ حفاظت و حراست از دین و جامعه اسلامی ..... ۵۱
- ۲-۱. وظیفهٔ ولاء ..... ۵۳
- ۳-۱. وظیفهٔ افتاء ..... ۵۵
- ۴-۱. وظیفهٔ قضاء ..... ۵۷
- ۵-۱. وظیفهٔ اجرای حدود و احکام و اقامهٔ شعائر ..... ۵۹
۲. اختیارات (مطلقه بودن ولایت فقیه) ..... ۶۱
- ۱-۲. چيستی اطلاق ولایت ..... ۶۳

## ۲ ولایت فقیه؛ سایه حقیقت عظمی

- ۲-۲. دلایل مطلقه بودن ولایت فقیه..... ۶۶
- ۲-۲-۱. مسئولیت ولی فقیه؛ همان مسئولیت حکومت نبوی..... ۶۶
- ۲-۲-۲. اختیارات ولی فقیه؛ ابزار لازم برای تحقق اهداف عالی اسلام..... ۶۸
- ۲-۲-۳. ولایت فقیه؛ حکومت قانون خدا، نه شخص فقیه..... ۷۰
- ۲-۳. حکم ولی فقیه؛ اولیه یا ثانویه؟..... ۷۷
- ۲-۴. ولایت مطلقه و محدودیت‌ها..... ۸۳
- ۲-۵. عوامل بازدارنده از استبداد..... ۸۴
- ۲-۵-۱. عوامل درونی..... ۸۸
- ۲-۵-۲. عوامل بیرونی..... ۹۰

## فصل چهارم: سازوکار تشخیص ولی فقیه..... ۹۳

پی‌نوشتها..... ۹۶

### توجه:

- کلیه بیانات حضرت امام خمینی (قدس سره) با نشان «●» مشخص شده‌اند.
- بیانات و نوشتارهای رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) با نشان «■» مشخص می‌شوند.



## مقدمه

نعمت الهی و هدیه‌ی والای شریعت ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) اگر قدرشناسی نشود و شکرش بجای آورده نشود، بیم عذابی سخت و فتنه‌ای عظیم، اجتناب‌ناپذیر است.

اصل «ولایت فقیه»، این نقطه‌ی درخشان نظام اسلامی که در گذر زمان و حیات پربرکت خود، به خوبی ضرورت وجودی خود را به اثبات رسانده، برای تعالی و رشد هر چه والاتر این نهضت پویا نیز نیازمند تبیین، ترویج و تحقق علمی و عملی در عمق وجود آحاد و عناصر شکل‌دهنده و تعالی‌بخش این نظام به ویژه نخبگان علمی، فرهنگی و سیاسی است.

گرچه از زمان شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، ده‌ها جلد کتاب و صدها منشور در این رهگذر به زیور طبع آراسته و کام تشنگان این زلال حقیقت را سیراب کرده است، لکن جایگاه اصلی مهندسی نظام و حفظ خط و جهت آن در معرکه‌های سخت و گذرگاه‌های وسوسه‌انگیز شیاطین عنود - که جز به هدم و نابودی این ملت قدرشناس و با ایمان و استوار نمی‌اندیشند، ایجاب می‌نماید تا این سبیل نجات و فلاح را در بیان و نگاه ژرف و دقیق هدایت‌یافتگان به این مقام رفیع، واکاوی نماییم.

چه اینکه ایشان حجت را تمام نموده و برایمان شبهه‌ای باقی نگذاشته‌اند، نکند ما نیز مخاطب کلام نورانی حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) قرار گیریم:

»

«... اگر علم و دانش را از معدنش به دست می‌آوردید؛ و آب را گوارا می‌نوشیدید و خیر و خوبی را از جایگاهش دریافت می‌کردید؛ و راه را از آن قسمت که روشن‌تر است، طی می‌کردید؛ و در راه حق، درست گام برمی‌داشتید؛ راه‌ها برای شما روشن می‌گشت و نشانه‌ها برای شما آشکار و اسلام برای شما می‌درخشید، و به خوشی و فراوانی می‌خوردید، و عائله‌مند گرفتاری در میان شما باقی نمی‌ماند، و به هیچ مسلمان و غیر مسلمانی که در عهد و پیمان شمایند، ستم نمی‌شد...<sup>۱</sup>

لذا بر آن شدیم تا در مجموعه‌ای مختصر - و به عنوان حلقه اول از کتب سطح‌بندی شده در موضوع ولایت فقیه - به ارائه دیدگاه مبارک حضرت امام خمینی (قدس سره) و خلف صالح و برحقش؛ رهبر معظم انقلاب (ادام الله ظلّه) بپردازیم.

برای تهیه این مجموعه، ابتدا مجموعه بیانات و نوشتارهای این دو بزرگوار جمع‌آوری و پس از تنظیم نمایه‌های موضوعی و فهرست‌نویسی از موضوعات، حداکثر دقت در طبقه‌بندی موضوعات و استخراج نظام موضوعات به عمل آمد تا محصول این پژوهش با منظومه فکری این بزرگواران انطباق بیشتری داشته باشد.

### نکات قابل توجه در این اثر:

۱. با مراجعه به بانک‌های سؤالات موجود در موضوع ولایت فقیه، چه در محیط‌های دانشجویی و چه در میان دیگر جوانان جامعه، می‌بینیم که امکان پاسخگویی کامل و دقیق به اکثر قریب به اتفاق پرسش‌های مطرح‌شده، از مجموعه بیانات این دو بزرگوار - که به حق، برجسته‌ترین کارشناسان دینی اند - وجود دارد؛ که این خود خبر از اشراف این بزرگواران نسبت به فضای ذهنی جوانان جامعه و دغدغه پاسخگویی به سؤالات رایج و شبهات پیدا و پنهان در این موضوع محوری معارف دین دارد.

۲. ارائه استدلال‌های محکم و قابل درک برای سطوح مختلف مخاطبین، که از ویژگی‌های کلام حضرت امام (قدس سره) و خلف صالح آن بزرگ‌مرد، رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) است.

۳. توجه به چالش‌های علمی و اجتماعی بحث ولایت فقیه و تبیین مدخل‌ها و شیوه‌های پاسخگویی به شبهات این حوزه با استنادات قوی از آیات و روایات در سرفصل‌های مختلف این موضوع، یکی دیگر از ویژگی‌های کم نظیر این اثر است.

۴. نظام موضوعات جامع و طبقه‌بندی علمی مباحث مطرح شده در بیانات این دو بزرگوار که دستیابی به مباحث موردنظر را برای مخاطب آسان می‌کند.

### درباره جلد سوم

اصلی‌ترین بحث‌های مطرح در حوزه ولایت فقیه در جلد سوم از این مجموعه، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

تاریخچه، تعریف و ادله اثبات ولایت فقیه، وظایف و اختیارات ولی فقیه و همچنین بحث «مطلقه بودن ولایت فقیه»، از مباحث چالشی

در این حوزه است. «ضمانت‌ها و عوامل بازدارنده ولیّ فقیه از استبداد» و «اولیه یا ثانویه بودن احکام ولیّ فقیه» نیز از دیگر موضوعاتی است که در این جلد روشن می‌گردد.

در اینجا لازم است از پژوهشگران محترم دفتر فرهنگی فخرالائمہ (علیہم‌السلام) که در تهیه این اثر نقش داشته‌اند؛ حجج اسلام سید علی‌اصغر اسدی، حمید عسگرلو، محمدرضا رهامی، حمدالله علیرضالو، رمضانعلی رحمتی، غلامرضا شاهلو، محمدرضا طاهری و آقایان سیدفخرالدین موسوی، مجید تقی‌زاده و محمد جوادی صمیمانه قدردانی کنیم.

امید که «جامعه اسلامی ما بتواند با حرکت به سمت اهداف عالیّه اسلام، فقه اسلامی را به طور کامل در همه شؤن و همه کیفیات زندگی خود به اجرا برساند و ان‌شاءالله حضور ولیّ فقیه و نظام ولایت فقیه، ما را به سمت حاکمیت روزافزون اسلام در امور اجتماعی و فردی ما سوق بدهد.»<sup>۱</sup>

و من الله التوفیق و علیه التکلان

احمد پناهیان

دفتر فرهنگی فخرالائمہ (علیہم‌السلام)

## فصل اول:

### نظریه ولایت فقیه

- ولایت فقیه برای شما یک هدیه الهی است.<sup>۱</sup>
  - وقتی نظامی بر پایه یک اندیشه و یک ایدئولوژی تشکیل می‌شود، دانیان به آن ایدئولوژی، نقش اول را در آن نظام دارند و ولایت فقیه یعنی این. یعنی ولایت و حاکمیت آن کسی که از همه اعرف است، به خط سیری که برای زندگی انسان دین معین می‌کند.<sup>۲</sup>
  - اصل ولایت فقیه و پیوستن همه راه‌های اصلی نظام به مرکز ولایت، نقطه درخشان نظام اسلامی، و تحقق آن، یادگار ارزنده و فراموش نشدنی حضرت امام خمینی (قدس سره) است. مردم ما در طول یازده سال اخیر، وفاداری و اخلاص کامل خود را نسبت به این اصل، در همه میدان‌ها نشان داده‌اند و امام عظیم‌الشأن ما، خود بزرگترین مدافع و سرسخت‌ترین پشتیبان این اصل و پذیرای جدی همه آثار و لوازم آن بود. این اصل، همان ذخیره پایان ناپذیری است که باید مشکلات نظام جمهوری اسلامی را در حساس‌ترین لحظات و خطرناک‌ترین گردنه‌های مسیر پرخطر جمهوری اسلامی حل کند و گره‌های ناگشودنی را بگشاید. دفاع غیورانه امام عزیز از مسئله ولایت و رهبری - که بی‌گمان تصدی رهبری به وسیله خود آن بزرگوار، کمترین تأثیری در آن نداشت - ناشی از درک و ایمان عمیق به همین حقیقت بود و امروز این جانب به پیروی از آن بزرگوار، با همه

وجود و توان از این اصل و لوازم آن دفاع خواهیم کرد و به کمک الهی، به تکلیف خود در همه موارد عمل خواهیم کرد. خدشه در التزام به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری، خدشه در کلیه نظام اسلامی است و این جانب این را از هیچ کس و هیچ دسته و گروهی تحمل نخواهم کرد. البته، امروز بحمدالله و توفیقه، کلیه آحاد و گروه‌های خط امام، ملتزم به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری می‌باشند و امید است که زمینه برای رمی افراد و گروه‌ها به عدم التزام به آن، هرگز فراهم نگردد.<sup>۳</sup>

● حکومت اسلام سلطنتی هم نیست تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراتوری. در این نوع حکومت‌ها حکام بر جان و مال مردم مسلط هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می‌کنند. اسلام از این رویه و طرز حکومت منزّه است. امروز و همیشه وجود «ولّی امر»، یعنی حاکمی که قیّم و برپا نگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد. وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگری‌ها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد؛ و از بدعت‌هایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می‌گذارند جلوگیری کند.<sup>۴</sup>

■ تعریف جامعه مدنی چیست؟ اگر جامعه مدنی به معنای جامعه مدینه‌النبی است، قاعدتاً ولایت فقیه در جامعه مدینه‌النبی، در رأس همه امور است؛ چون در مدینه‌النبی، حکومت، حکومت دین است و ولایت فقیه هم به معنای ولایت و حکومت یک شخص نیست؛ حکومت یک معیار و در واقع یک شخصیت است. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هر جایی تحقق یابد، این خصوصیت را می‌تواند پیدا کند که در جامعه به وظایفی که برای ولی فقیه معین شده، رسیدگی کند. به نظر من به این نکته باید توجه و افتخار کرد که بر خلاف همه مقررات عالم در باب حکومت - که در قوانین آنها

حاکمیت‌ها یک حالت غیرقابل خدشه دارند - در نظام اسلامی، آن کسی که به‌عنوان ولی فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسئولیت او مبتنی بر معیارهاست، چنانچه این معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می‌شود.<sup>۵</sup>

● من به همه ملت، به همه قوای انتظامی اطمینان می‌دهم که امر دولت اسلامی اگر با نظارت فقیه و ولایت فقیه باشد، آسیبی بر این مملکت نخواهد وارد شد. گویندگان و نویسندگان نترسند از حکومت اسلامی و نترسند از ولایت فقیه. ولایت فقیه که آن‌طور که اسلام مقرر فرموده است و ائمه ما نصب فرموده‌اند به کسی صدمه وارد نمی‌کند، دیکتاتوری به وجود نمی‌آورد، کاری که بر خلاف مصالح مملکت است انجام نمی‌دهد، کارهایی که بخواهد دولت یا رئیس جمهوری یا کس دیگر بر خلاف مسیر ملت و بر خلاف مصالح کشور انجام دهد، فقیه کنترل می‌کند، جلوگیری می‌کند. شما از اسلام نترسید.<sup>۶</sup>

● جلو دیکتاتوری را ما می‌خواهیم بگیریم، نمی‌خواهیم دیکتاتوری باشد، می‌خواهیم ضد دیکتاتوری باشد، ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است نه دیکتاتوری. چرا اینقدر به دست و پا افتاده اید و همه تان خودتان را پریشان می‌کنید بیخود هر چه هم پریشان بشوید و هر چه هم بنویسید، کاری از شما نمی‌آید. من صلاحتان را می‌بینم که دست بردارید از این حرف‌ها و از این توطئه‌ها و از این غلط کاری‌ها. برگردید به دامن همین ملت، همان طوری که توصیه به دموکرات‌ها کردم به شما هم می‌کنم و شما و آنها را مثل هم می‌دانم، منتها شما ضررتان بیشتر از آنهاست.<sup>۷</sup>

■ ولایت فقیه نه یک امر نمادین و تشریفاتی محض و احیاناً نصیحت‌کننده است - آن طوری که بعضی از اول انقلاب این را می‌خواستند و ترویج می‌کردند - نه نقش حاکمیت اجرایی در ارکان حکومت دارد؛ چون کشور مسئولان اجرایی، قضایی و تقنینی دارد و

همه باید بر اساس مسئولیت خود کارهایشان را انجام دهند و پاسخگوی مسئولیت‌های خود باشند. نقش ولایت فقیه این است که در این مجموعه پیچیده و در هم تنیده تلاش‌های گوناگون نباید حرکت نظام، انحراف از هدف‌ها و ارزش‌ها باشد؛ نباید به چپ و راست انحراف پیدا شود. پاسداری و دیده بانی حرکت کلی نظام به سمت هدف‌های آرمانی و عالی‌اش، مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقش ولایت فقیه است. امام بزرگوار این نقش را از متن فقه سیاسی اسلام و از متن دین فهمید و استنباط کرد؛ همچنان‌که در طول تاریخ شیعه و تاریخ فقه شیعی در تمام ادوار، فقهای ما این را از دین فهمیدند و شناختند و به آن اذعان کردند. البته فقها برای تحقق آن فرصت پیدا نکردند، اما این را جزو مسلمات فقه اسلام شناختند و دانستند؛ و همین‌طور هم هست.<sup>۸</sup>

■ جامعه اسلامی اگر بخواهد دشمنان را به جا و به موقع دفع بکند باید مرکزیت فرماندهی در آن حفظ شود و چنانچه یک جامعه می‌خواهد با دشمن خود بستیزد باید در آن واحد همه جناح‌های این جامعه اسلامی با آن روبرو و مواجه بشوند و به طور هماهنگ ضربه محکمی بر دشمن وارد آورند و این‌طور نباشند که هر جناحی به دلخواه خود بخواهد عمل کند که در این‌صورت... دشمن با یک دسیسه چینی، کلک همه را خواهد کند، همچنانکه این تجربه بارها در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است. پس اگر جامعه اسلامی بخواهد به موقع منافع را جذب و ضررها و زیان‌ها را دفع کند، باید در داخل با یکدیگر اعضای ملایم و پیوسته‌ای باشند و در مقابل دشمن، حکم یک مشت واحد و دست واحدی را داشته باشند خلاصه اگر بخواهند آن دو رویه و دو بعد و دو جانب ولایت را بر خود تحمیل نکنند لازم است که یک مرکز فرماندهی مقتدری در درون خود داشته باشند تا همه عناصر فعال و با نشاط این جامعه، نشاط فکری خود، نشاط عملی خود، فعالیت‌های زندگی خود، دشمن کوبی‌های خود و دوست



نوازی‌های خود را از آن مرکز الهام بگیرند، آن مرکزی که در بطن جامعه و متن جامعه اسلامی همه جناح‌ها را اداره بکند و هرکسی را به کار لایق به شأن خودش مشغول بکند، از تعارض‌ها جلوگیری و نیروها را به یک سمت هدایت بکند؛ چنین مرکز و چنین کسی باید از سوی خدا باشد، باید عالم باشد، باید آگاه باشد، باید مأمون و مصون باشد، باید یک موجود تبلور یافته‌ای از تمام عناصر سازنده اسلام باشد، باید مظهر قرآن باشد، چنین کسی در فرهنگ اسلامی ما ولی نام دارد.<sup>۹</sup>

## ۱. تاریخچه بحث حاکمیت فقها

● ولایتی که برای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم‌السلام) می‌باشد، برای «فقیه» هم ثابت است. در این مطلب هیچ شکی نیست؛ مگر موردی [که] دلیل بر خلاف باشد و البته ما هم آن مورد را خارج می‌کنیم. همان طور که قبلاً عرض کردم، موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده‌است. حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود؛ برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود. و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم متابعت کردند. حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به عنوان «ثانوی» این حکم حکومتی را صادر فرمودند و تا عنوان وجود داشت، این حکم نیز بود و با رفتن عنوان، حکم هم برداشته شد.

مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که حکم جهاد دادند - البته اسم آن دفاع بود - و همه علما تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود.

به طوری که نقل کردند، مرحوم کاشف الغطاء نیز بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند. عرض کردم که از متأخرین، مرحوم نراقی، همه

شئون رسول الله (صلی الله علیه و آله) را برای فقها ثابت می‌دانند. و مرحوم آقای نایینی نیز می‌فرمایند که این مطلب از مقبوله «عمر بن حنظله» استفاده می‌شود. در هر حال طرح این بحث تا زگی ندارد؛ و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم، و شعب حکومت را ذکر کرده در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن‌تر گردد. و

) «( کمی از

مطالب مورد احتیاج روز را نیز بیان کردیم؛ و گرنه مطلب همان است که بسیاری فهمیده‌اند.<sup>۱</sup>

■ چیزی که جامعه اسلامی را مصونیت می‌بخشد، «حکومت اسلامی» است؛ یعنی حاکمیت اسلام. هنر بزرگ امام این بوده است که حاکمیت اسلام را در این جا مطرح کردند. صیغه خاص ایشان هم برای حاکمیت اسلام، «ولایت فقیه» بود. انصافاً ولایت فقیه مبنای بسیار مستحکمی دارد. بنده این طور تصور می‌کنم که موضوع ولایت فقیه، ولو مقداری در توسعه و تضییق‌اش تفاوتی بین علما وجود داشته باشد، جزو واضحات فقه اسلام است. انسان وقتی نگاه می‌کند، از قدیم‌الایام تا کنون، اگر کسانی این قضیه را مطرح نکردند یا با سردی با آن برخورد کردند، به خاطر این بوده‌است که فکر کردند چیزی را که شدنی نیست، چرا مطرح کنند؛ و الاً وقتی انسان به کتاب‌ها و حرف‌های فقها نگاه می‌کند، می‌بیند هیچ کس از آنها نیست که اصلاً حاکمیت غیر حکم اسلامی را قبول داشته باشد. انسان این را در ابواب مختلف فقهی مشاهده می‌کند. این جزو مسلمات است. مثلاً تعبیرات مرحوم صاحب جواهر راجع به ولایت فقیه نشان می‌دهد که از نظر او این قضیه جزو واضحات است؛ البته نه در باب ولایت بر صغار، بلکه در باب جهاد و ابواب مهم دیگر که نشان می‌دهد ایشان دایره ولایت را با همان توسعه می‌بینند و این

۱. به پیروی از امر خدای متعال و کلام رسول الهی (که خداوند بر آن حضرت و بر خاندانش صلوات خود را نازل فرماید)

مسئله را جزو وضاحت فقه اسلامی می‌داند. مرحوم «نراقی» و امثال او در این خصوص تصریح و بحث کردند و من نمی‌خواهم اینها را عرض کنم؛ آنهایی را که بحث نکردند، عرض می‌کنم. غرض؛ این فکر پایه محکمی دارد و امام این را مطرح کردند.<sup>۱۱</sup>

■ در سال ۱۳۴۷، امام در نجف - مرکز فقاہت - فکر «ولایت فقیه» را با اتکاء به مایه‌های محکم فقهی از آب درآورد. البته «ولایت فقیه» جزو مسلمات فقه شیعه است. اینکه حالا بعضی نیمه‌سوادها می‌گویند امام «ولایت فقیه» را ابتکار کرد و دیگر علما آن را قبول نداشتند، ناشی از بی‌اطلاعی است. کسی که با کلمات فقها آشناست، می‌داند که مسأله «ولایت فقیه» جزو مسائل روشن و واضح در فقه شیعه است. کاری که امام کرد این بود که توانست این فکر را با توجه به آفاق جدید و عظیمی که دنیای امروز و سیاست‌های امروز و مکتب‌های امروز دارند، مدون کند و آن را ریشه دار و مستحکم و مستدل و باکیفیت سازد؛ یعنی به شکلی درآورد که برای هر انسان صاحب نظری که با مسائل سیاسی روز و مکاتب سیاسی روز هم آشناست، قابل فهم و قابل قبول باشد.<sup>۱۲</sup>

■ ما مبارزه خود را برای اسلام و خدا شروع کردیم و قصد قدرت‌طلبی و قبضه کردن حکومت را هم نداشتیم. چندین بار از امام عزیزمان (اعلی الله کلمته) پرسیده بودم که شما از چه زمانی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتادید، و آیا قبل از آن چنین تصمیمی داشتید؟ (این پرسش به خاطر آن بود که در سال ۱۳۴۷، درس‌های «ولایت فقیه» ایشان در نجف شروع شده بود و ۴۸ نوار از آن درس‌ها نیز به ایران آمده بود). ایشان گفتند: درست یادم نیست که از چه تاریخی مسأله حکومت برایمان مطرح شد؛ اما از اول به فکر بودیم ببینیم چه چیزی تکلیف ماست، به همان عمل کنیم؛ و آنچه که پیش آمد، به خواست خداوند متعال بود.<sup>۱۳</sup>

## ۲. تعریف ولایت فقیه

■ اصل مفهوم رهبری فقیه و حاکمیت دین‌شناسان فقیه یعنی چه؟ «فقیه» یعنی کسی که دین را می‌شناسد؛ راهی را که دین برای مردم ترسیم کرده است تا بتوانند سعادت و خوشبختی و آزادی و خوشی دنیا و آخرت را به دست بیاورند، او را می‌شناسد و در مقابل مردم می‌گذارد؛ فقیه یعنی این. حاکمیت یک چنین انسانی، یک منطق عقلانی پشت سرش هست؛ یک استدلال محکم دارد. حاکمیت چنین انسانی که حاکمیت یک نظامی یا حاکمیت یک سرمایه‌دار یا حاکمیت یک سیاستمدار حزبی حرفه‌ای، چنین استدلالی را با خودش ندارد.<sup>۱۴</sup>

■ آنی که در قانون اساسی و در کلمات امام و در عرف انقلاب مطرح است به عنوان حکومت و برای ولایت فقیه، یک حرف کاملاً نو است در دنیا. حالا تعبیر «ولایت فقیه» یک تعبیر عربی و آخوندی و طلبگی و کتابی است؛ یک ذره‌ای ممکن است بعضی‌ها بگویند: آقا این! در حالی که نه؛ این مفهوم، یک مفهوم بسیار نو و جدید [است]. این معنایش این است که ما در رأس حکومت، کسی را قرار بدهیم که می‌دانیم تخلف نخواهد کرد؛ این خیلی چیز مهمی است. شما الان می‌بینید، دنیا گرفتاری‌هایش در این رؤسا از کجاست. ما می‌خواهیم کسی را بگذاریم که می‌دانیم تخلف نمی‌کند. حالا ممکن است ما اشتباه کرده باشیم، او تخلف کند؛ خب، از هر وقت فهمیدیم تخلف کرده، می‌فهمیم که این در این منصب به جا نیست؛ خودش هم این را قبول دارد؛ مردم هم این را قبول دارند. این خیلی چیز مهمی است؛ خیلی نکته بدیعی است در مبنای حکومت و مسئله حکومت در دنیا، که الان گرفتاری دنیا [است].<sup>۱۵</sup>

● اکنون که دوران غیبت امام (علیه‌السلام) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید. عقل هم به ما حکم می‌کند

که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم؛ اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم. شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که می‌خواهند به شما تجاوز کنند، برای دفاع آماده باشید. برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم، حکومت و دستگاه قضایی و اجرایی لازم است. چون این امور به خودی خود صورت نمی‌گیرد، باید حکومت تشکیل داد. چون تشکیل حکومت و اداره جامعه بودجه و مالیات می‌خواهد، شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده‌است؛ مانند خراجات، خمس، زکات و غیره.

اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده‌است تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی‌خواهیم؟ اسلام فقط برای دوپست سال بود؟ یا اینکه اسلام تکلیف را معین کرده‌است، ولی تکلیف حکومتی نداریم؟ معنای نداشتن حکومت این است که تمام حدود و ثغور مسلمین از دست برود؛ و ما با بی‌حالی دست روی دست بگذاریم که هر کاری می‌خواهند بکنند. و ما اگر کارهای آنها را امضا نکنیم، رد نمی‌کنیم. آیا باید این طور باشد؟ یا اینکه حکومت لازم است؛ و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده‌است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب (علیه‌السلام) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده‌است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بی‌شماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند. اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.<sup>۱۶</sup>

### ۳. ادله اثبات ولایت فقیه

■ حکومت اسلامی به این ترتیبی که ما اظهار می‌کنیم و مبنای جمهوری اسلامی است، این از نظر کلی مورد اتفاق میان تمام مسلمان‌هاست و به‌طور ویژه برجسته‌ترین و مترقی‌ترین شیوه‌ای است که در میان مسلمان‌ها برای مسئله حکومت مطرح می‌شود و مورد بحث قرار می‌گیرد... اعتقاد به ولایت فقیه، آن جوری که ما امروز داریم تبیین می‌کنیم و در نظام جمهوری اسلامی قاعده همه امور هست، این یک اعتقادی است منطبق با متن قرآن، منطبق با لب اسلام و حق اصول اسلامی و منطبق با عقل سلیم.<sup>۱۷</sup>

■ همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، مسئله ولایت در جامعه اسلامی یک چیز بسیار روشن و کاملاً متکی به مبانی اسلامی و متخذ از آیات قرآنی است و عقل یک انسان سالم و بی‌غرض هم این را تصدیق می‌کند. ولایت خدا به پیغمبر و ولایت پیغمبر به ائمه معصومین... منتقل می‌شود. پس می‌بینید اعتقاد به ولایت فقیه آن جوری که ما امروز داریم تبیین می‌کنیم و در نظام جمهوری اسلامی قاعده همه امور هست، این یک اعتقادی است منطبق با متن قرآن، منطبق با لب اسلام و حق اصول اسلامی و منطبق با عقل سلیم.<sup>۱۸</sup>

### ۳-۱. دلایل عقلی

● ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود، و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.<sup>۱۹</sup>

■ ما برای اینکه ولایت فقیه را - یعنی حکومت فقیه در جامعه اسلامی را - ثابت بکنیم، احتیاج به دلیل نقلی نداریم؛ اگر چه ادله نقلیه - یعنی قرآن و حدیث - هم بر حکومت فقها و علمای الهی،

صادق و شاهد و دلیل است؛ اما اگر هیچ دلیل نقلی هم ما برای حکومت دین‌شناسان در جامعه اسلامی نداشتیم، عقل و اعتبار عقلی دلالت می‌کند. و کفایت می‌کند بر اینکه ما بدانیم «برای اجرای احکام الهی در جامعه کسانی می‌توانند کفایت و لیاقت لازم را داشته باشند که دارای این صفات باشند»؛ یعنی دین را بشناسند. اگر طرف صحبت ما آن کسانی باشند که اساساً حکومت دین را قبول ندارند، اجرای احکام الهی را در میان انسان‌ها به جد نمی‌گیرند و قبول نمی‌کنند، البته محتاج استدلال دیگری خواهیم بود. اما آن کسی که می‌پذیرد باید احکام الهی و قوانین اسلامی در جامعه پیاده بشود و این را لازمه اعتقاد به خدا و به اسلام می‌داند، در برابر کسی که چنین زمینه اعتقادی را دارد، ما محتاج استدلال برای ولایت فقیه نیستیم که ثابت کنیم که در روایت یا در قرآن چنین گفته شده است. زیرا که جامعه‌ای که با قوانین اسلامی باید اداره بشود، اداره‌کننده جامعه، باید این قوانین را بداند.

■ اشراف و نظارت ولی فقیه بر همه مراکز اساسی و حساس جامعه اسلامی یک ضرورت است که قانون اساسی ما به این ضرورت پاسخ گفته است و همان‌طوری که حالا شرح خواهیم داد ولی فقیه در جامعه پیش‌بینی شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی بر همه مراکز حساس این جامعه اشراف و نظارت دارد و در آن حضور دارد و این چیزی است که محتاج استدلال نیست. و تعجب است از کسانی که استدلال می‌کنند تا ولایت فقیه را رد کنند و نفی کنند. اگر جامعه‌ای به ارزش‌های الهی و به ارزش‌های دینی اعتنایی نداشته باشد، البته می‌پذیرد که در رأس آن جامعه یک انسانی که از هیچ اخلاق انسانی هم برخوردار نیست، حاکم باشد! می‌پذیرد که یک هنرپیشه مثلاً در رأس یک جامعه قرار بگیرد! یا یک سرمایه‌دار بزرگ، اداره امور جامعه را به عهده داشته باشد! اما آن جامعه‌ای که پایبند [به] ارزش‌های الهی است، آن جامعه‌ای که توحید را

قبول کرده است، نبوت را قبول کرده است، شریعت الهی را قبول کرده است، هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه در رأس جامعه، کسی را بپذیرد که او شریعت اسلامی و الهی را می‌داند؛ از اخلاق فاضله الهی برخوردار است؛ گناه نمی‌کند؛ اشتباه مرتکب نمی‌شود؛ ظلم نمی‌کند؛ برای خود چیزی نمی‌خواهد؛ برای انسان‌ها دل می‌سوزاند؛ ارزش‌های الهی را بر مسائل و جهات شخصی و گروهی ترجیح می‌دهد Y لذا در جامعه اسلامی ما و در نظام جمهوری اسلامی این مطلب تأمین شده است.<sup>۲۰</sup>

■ امروز حکومت اسلامی و ولایت فقیه جزو واضحات فقه اسلامی و اعتبارات عقلایی است؛ یعنی اگر انسان بخواهد با تکیه به اعتبارات عقلایی حرف بزند، این نظریه جزو روشن‌ترین و واضح‌ترین و قابل دفاع‌ترین نظریه‌هاست؛ اما این را با شیوه‌های گوناگون - با تشبیه آن به حکومت کلیسا و حکومت سلطنتی و غیره - در ذهن‌ها مخدوش می‌کنند. اینها مبارزه لازم دارد.<sup>۲۱</sup>

■ متکی هستیم بر یک ارزش‌هایی در باب حکومت که آن ارزش‌ها را اگر ما بیان بکنیم، هر شنونده‌ای که با انصاف باشد، او را قبول خواهد کرد. به شرط اینکه اسمش را نیاوریم؛ اسمش ولایت فقیه است. تا گفتیم ولایت فقیه، یک پیش‌داوری‌هایی فوراً به وجود می‌آید در ذهن مخاطب، مخاطب خارجی بی‌اطلاع که نمی‌گذارد مطلب را بفهمد. اما اگر همین را شما بیان بکنید، بگویید ما معتقد هستیم، مثلاً کسی باید در رأس کار قرار بگیرد که مرتکب گناه نشود؛ عدالت [داشته باشد]؛ عمداً گناه نکند. کسی باید باشد که نسبت به مردم دلسوز باشد. کسی باید باشد که از هوای نفس خود پیروی نکند. کدام شخصیت سیاسی است در دنیا که اینها را قبول نداشته باشد؟ مگر آن کسانی که خودشان، به عکس این عمل می‌کنند، ناچار نمی‌توانند تسلیم این حرف‌ها بشوند. ولی خب شما نگاه کنید، سیاست‌مدارهای بزرگ دنیا، حتی کسانی که اندک



اعتقادی به معنویات ما ندارند، این چیزها را قبول دارند. خب! ما بنای حکومت‌مان را بر یک چنین چیزهایی است. خب این یک ارزش است.<sup>۲۲</sup>

• اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم « قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است. جواب داده خواهد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کرده‌است. از آن جمله، اینکه چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده، و دستور یافته‌اند که از این طریقه تجاوز نمایند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی‌پیوندد و مردم بر طریقه معین نمی‌روند و نمی‌مانند و قوانین الهی را برپا نمی‌دارند، مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود، که عهده‌دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره حقشان بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند - زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده‌ای گماشته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی‌گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران می‌پردازد - و علت و دلیل دیگر اینکه ما هیچ یک از فرقه‌ها یا هیچ یک از ملت‌ها و پیروان مذاهب مختلف را نمی‌بینیم که جز به وجود یک برپا نگهدارنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخص هستند؛ بنابراین، در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش را، بی‌رهبر و بی‌سرپرست رها کند؛ زیرا خدا می‌داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند، و موجودیت‌شان جز به وجود وی قوام و استحکام نمی‌یابد؛ و به رهبری اوست که با دشمنان‌شان می‌جنگند؛ و درآمد عمومی را میان‌شان تقسیم می‌کنند؛ و نماز جمعه و جماعت را برگزار می‌کنند؛ و دست ستمگران جامعه را

از حریم حقوق مظلومان کوتاه می‌دارند.<sup>۲۳</sup>

• و باز از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام برپا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد، و آیین از میان خواهد رفت؛ و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت؛ و بدعتگذاران چیزها در دین خواهند افزود؛ و ملحدان و بی‌دینان چیزها از آن خواهند کاست، و آن را برای مسلمانان به گونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد. زیرا می‌بینیم که مردم ناقصند، و نیازمند کمالند و ناکاملند؛ علاوه بر اینکه با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنابراین، هرگاه کسی را که برپا نگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می‌شدند؛ و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می‌شد و عهدها و سوگندها دگرگون می‌گشت. و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.<sup>۲۴</sup>

■ ... انواع شگردهای تبلیغاتی را به کار می‌برند. یکی‌اش این حرفی است که حالا تو دهن بعضی آدم‌های ناشی و خام انداخته‌اند که «این ولایت، اهانت به مردم است؛ زیرا که ولایت معنایش این است که مردم قاصرند!» این مغالطه واضح را در گفته‌ها و در حرف‌های شبه علمی حتی مطرح کردند؛ در حالی که در اسلام، در مضمون ولایتی که در قرآن و در حدیث و در بحث ولایت فقیه وجود دارد - بحث فقهی ولایت فقیه - هیچ چیزی که از آن استفاده بشود که آن موئی‌علیهم<sup>۱</sup> قصوری دارند و کمبودی از لحاظ ذهنی و فکری و عملی دارند، وجود ندارد. ولایت در اسلام - آنچه که در قرآن هست - «<sup>۲</sup> - به معنای ریاست است؛ به معنای امارت

۱. مردمی که در نظام ولایی، ولی بر آنها ولایت دارد.

است؛ به معنای حکمرانی است. جامعه با همه محتوای خود، علما، دانشمندان، روشنفکران، افراد با فکر، مخترعین، مکتشفین، انسان‌های فعال، انسان‌های مبارز، آدم‌های برجسته، در همه جوامع این قشرها هست. این جوامع بمافیهم، این عناصر برجسته علمی و ذهنی و فکری و عملی و سیاسی و غیره، احتیاج دارند به یک حکمرانی؛ یک نفری باید امور این جامعه را اداره بکند. این یک سِمَت است؛ یک شغل است؛ یک وظیفه است. یک نفر باید عهده‌دار بشود؛ یعنی یک مجموعه‌ای یا یک نفری باید عهده‌دار بشود. امر دائر است بین اینکه آن مقام عهده‌دار این مسئولیت‌ها، با ملاک عقلایی متصدی این کار بشود یا نه؛ بدون یک ملاک عقلایی... حالا اسلام آمده است به جای این، یک امر قابل قبول همه عقول عالم را ملاک قرار داده است. گفته است که این حکمرانی، ناشی است از تبحر در آن ایمان و فکر و مکتبی که مورد قبول مردم این جامعه است؛ به اضافه آن عصمت و دستگاه بازدارنده‌ای که تضمین کننده این است که این شخص عمداً یک کار خلافی نکند. آیا عقلی در دنیا وجود دارد که این را نفی بکند؟! اصلاً برای قبول دل‌های مردم، برای قبول طبایع مردم، چیزی بهتر از این هست که آن ایمانی که اکثریت مردم یا همه مردم در آن مشترک هستند، یک نفری که در فنون این ایمان و مکتب مورد نظر از همه داناتر است، آنی که باید زندگی مردم را اداره کند، در حقیقت شیوه قابل قبول - شیوه مقبول و معتبر اداره کشور - را بهتر از دیگران می‌تواند استنباط بکند، آن را بیاورند بگذارند در رأس اداره جامعه؟! البته با رعایت توانایی‌های دیگر - همان‌هایی که در قانون اساسی ما بحمدالله پیش‌بینی شده است - و به اضافه اینکه در او این اعتماد و این تضمین به دلیلی وجود داشته باشد که او عمداً خطا نمی‌کند؛ عمداً گناه نمی‌کند؛ عمداً تخلف نمی‌کند؛ برای خود چیزی بر نمی‌دارد. این یک چیز خیلی خوبی است. کجای این به معنای این است که مردم قصور دارند و این ولایت به معنای قصور مردم است؟!<sup>۲۵</sup>

### ۳-۲. دلایل نقلی

#### ۱. روایت الحوادث الواقعه

( ) : ( )

● اسحاق بن یعقوب نامه‌ای برای حضرت ولی عصر (عج) می‌نویسد، و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می‌کند. و محمد بن عثمان عمری، نماینده آن حضرت، نامه را می‌رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می‌شود که «... در حوادث و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند، و من حجت خدایم...»

منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده مسائل و احکام شرعی نیست. نویسنده نمی‌خواهد بپرسد درباره مسائل تازه‌ای که برای ما رخ می‌دهد چه کنیم. چون این موضوع جزء واضحات مذهب شیعه بوده‌است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند؛ در زمان ائمه (علیهم‌السلام) هم به فقها رجوع می‌کردند و از آنان می‌پرسیدند. کسی که در زمان حضرت صاحب (سلام الله علیه) باشد و با نواب اربعه روابط داشته باشد و به حضرت نامه بنویسد و جواب دریافت کند، به این موضوع توجه دارد که در فراگرفتن مسائل به چه اشخاص باید رجوع کرد. منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و رفتاری‌هایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می‌داده‌است. و به طور کلی و سربسته سؤال کرده

اکنون که دست ما به شما نمی‌رسد، در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم، وظیفه چیست؟ یا حوادثی را ذکر کرده، و پرسیده در این حوادث به چه کسی رجوع کنیم؟ آنچه به نظر می‌آید این است که به طور کلی سؤال کرده، و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده‌اند که در حوادث و مشکلات به روات احادیث ما - یعنی فقها - مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما می‌باشند، و من حجت خدا بر شمایم. اینکه می‌گویند «ولیّ امر» حجت خداست، آیا در مسائل شرعیه حجت است که برای ما مسئله بگوید؟ اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده بود که من می‌روم، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) حجت من بر شماست. شما از این می‌فهمیدید که حضرت رفتند، کارها همه تعطیل شد فقط مسئله گویی مانده که آن هم به حضرت امیر (علیه السلام) واگذار شده‌است.

» « کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده‌است، و تمام کارها، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. اگر کسی تخلف کرد، بر او احتجاج (و اقامه برهان و دعوی) خواهد شد. اگر امر کرد که کاری انجام دهید، حدود را این طور جاری کنید، غنایم، زکات و صدقات را به چنین مصارفی برسانید و شما تخلف کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می‌کند. اگر با وجود حجت برای حل و فصل امور به دستگاه ظلم رجوع کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج خواهد کرد که من برای شما حجت قرار دادم، چرا به ظلمه و دستگاه قضایی ستمگران مراجعه کردید.<sup>۲۶</sup>

## ۲. مقبوله «عمر بن حنظله»

• »

:

( )

:

« : » :

... ۱ ...

● عمر بن حنظله می‌گوید از امام صادق (علیه‌السلام) درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث، و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ فرمود: «هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت» (یعنی قدرت حاکمه ناروا) مراجعه کرده باشد؛ و هر چه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می‌گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی «طاغوت» و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید: «<sup>۲</sup>

پرسیدم چه باید بکنند. فرمود: «باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده، و در حلال و حرام ما مطالعه نموده، و صاحب‌نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته‌است...» بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام».

برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می‌شود، و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد. و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوی به قبول محاکمه، یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است. لهذا، در این روایت از امام سؤال می‌شود که آیا به سلاطین و قدرت‌های

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۷

۲. ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. (نساء: ۶۰)

حکومتی و قضات رجوع کنیم...

... می‌فرماید: « من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم «فرمانروا» بر شما قرار دادم. و کسی که این شرایط را دارا باشد، از طرف من برای امور حکومتی و قضایی مسلمین تعیین شده؛ و مسلمان‌ها حق ندارند به غیر او رجوع کنند. بنابراین اگر قلدری مال شما را خورد، مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که امام تعیین فرموده. و اگر با کسی سر دین (وام) نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد، نیز مرجع آن قاضی‌ای است که حضرت تعیین فرموده؛ و نمی‌توانید به دیگری رجوع نمایید. این وظیفه عمومی مسلمان‌هاست؛ نه اینکه «عمر بن حنظله» به چنین مشکل‌های گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد. این فرمان که امام (علیه‌السلام) صادر فرموده کلی و عمومی است. همان طور که حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در دوران حکومت ظاهری خود حاکم و والی و قاضی تعیین می‌کرد، و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند، حضرت امام صادق (علیه‌السلام) هم چون «ولی امر» مطلق می‌باشد و بر همه علما، فقها و مردم دنیا حکومت دارد، می‌تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید. همین کار را هم کرده، و این منصب را برای فقها قرار داده‌است. و تعبیر به حاکماً فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است، و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.<sup>۲۷</sup>

### ۳. روایت ابو خدیجه

( ) :

● ابو خدیجه (یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق (ع) می‌گوید که حضرت صادق (علیه‌السلام) به من مأموریت دادند که به دوستانمان (شیعه) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: «مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می‌افتد، یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می‌آید، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشتکار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام. و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت ببرد.»

منظور از « » که در روایت آمده همان اختلاف حقوقی است؛ یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این «فساق» رجوع نکنید. از اینکه دنبال آن می‌فرماید: «من برای شما قاضی قرار دادم». معلوم می‌شود که مقصود از «فساق» و جماعت زشتکار، قضاتی بوده‌اند که از طرف امرای وقت و قدرت‌های حاکمه ناروا منصب قضاوت را اشغال کرده‌اند. در ذیل حدیث می‌فرماید: «

» در مخاصمات نیز به سلطان

جائر، یعنی قدرت حاکمه جائر و ناروا رجوع نکنید؛ یعنی در اموری که مربوط به قدرت‌های اجرایی است به آنها مراجعه ننمایید. گرچه «سلطان جائر» قدرت حاکمه جائر و ناروا به طور کلی است و همه حکومت‌کنندگان غیر اسلامی و هر سه دسته قضات و قانونگذاران و مجریان را شامل می‌شود، ولی با توجه به اینکه قبلاً از مراجعه به قضات جائر نهی شده، معلوم می‌شود که این نهی تکیه بر روی دسته دیگر، یعنی مجریان است.<sup>۲۸</sup>



### ۳-۳. دلیل مرکب از عقل و نقل

#### ۱. پیرامون آیه «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

■ از هر کسی که با دین آشنا باشد بپرسید آقا! »

«؟ چه جواب خواهد داد؟ جواب خواهد داد:

لا؛ ما یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون.<sup>۳</sup> بعد بپرسید: خب؛

» « و » « کدام اولی هستند؟ می گوید: خب؛

» « اولی هستند. بعد گفته بشود که آن کسی که

می خواهد احکام الهی را جاری بکند در جامعه، یعنی مجری احکام

الهی باشد و والی بر جامعه باشد و حاکم بر امور اجتماع باشد، این

علم به چی داشته باشد خوب است؟ علم به هندسه؟ علم به طب؟

علم به آشپزی؟ علم به میکروبیولوژی یا علم به کتاب و سنت؟

خواهد گفت: خب پیداست؛ علم به کتاب و سنت. حالا اگر دو نفر

عالم به کتاب و سنت داشتیم، یکی « -<sup>۴</sup> »

«<sup>۵</sup> - یکی هم نه؛ » «<sup>۶</sup> کدام اولی

هستند؟ خواهید گفت: «الذی یعلم و یعمل»؛ یعنی همان ولی فقیه؛

ولایت فقیه یعنی این! پس می بینید یک اصل مورد قبول همه است،

که مصداق توحید الهی است؛ یعنی ما اگر بخواهیم موحد باشیم،

باید در جامعه ای زندگی کنیم که احکام خدا در آن جامعه اجرا

بشود و در رأس آن جامعه هم یک فقیه، یک دین شناس آن هم

عادل، عامل، فقیه، زکی، عارف بالله، یک چنین کسی باشد. آیا این

حقیقت را مسلمین جهان می دانند؟ اگر می دانند چرا در راهش

حرکتی نمی کنند؟ چرا در راهش قیامی نمی کنند؟ پس بنده

۱. زمر: ۹

۲. آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند، یکسانند؟ (زمر: ۹)

۳. نه؛ آنان که می دانند، با آنان که نمی دانند، یکسان نیستند.

۴. کسی که می داند اما به دانش خود عمل نمی کند.

۵. چه بسیار تلاوت کننده قرآن، که قرآن او را لعنت می کند. (جامع الأخبار، ص ۴۸)

۶. کسی که می داند و به دانش خود عمل می کند.

می‌گوییم: نمی‌دانند! این رسالت ماست که باید به مسلمین جهان بگوییم.<sup>۲۹</sup>

## ۲. پیرامون روایت اللّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي

• ( ) ( )  
: ( )  
:

• امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید که رسول اللّٰه (صلی اللّٰه علیه و آله) فرمود: «خدایا! جانشینان مرا رحمت کن» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا! جانشینان چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند، و آن را پس از من به مردم می‌آموزند». باید دید فرموده پیغمبر اکرم (صلی اللّٰه علیه و آله): «

...» چه معنایی دارد. در

این صورت، روایت باز راویان حدیثی را که «فقیه» نباشند شامل نمی‌شود. زیرا سنن الهی که عبارت از تمام احکام است، از باب اینکه به پیغمبر اکرم (صلی اللّٰه علیه و آله) وارد شده سنن رسول اللّٰه (صلی اللّٰه علیه و آله) نامیده می‌شود. پس، کسی که می‌خواهد سنن رسول اکرم (صلی اللّٰه علیه و آله) را نشر دهد باید تمام احکام الهی را بداند، صحیح را از سقیم تشخیص دهد، اطلاق و تقييد عام و خاص و جمع‌های عقلایی را ملتفت باشد، روایاتی را که در هنگام «تقیه» وارد شده از غیر آن تمیز بدهد، و موازینی را که برای آن تعیین کرده‌اند بداند. محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند و فقط نقل حدیث می‌کنند این امور را نمی‌دانند، و سنت واقعی رسول اللّٰه (صلی اللّٰه علیه و آله) را نمی‌توانند تشخیص دهند. و این از نظر رسول اللّٰه (صلی اللّٰه علیه و آله) بی‌ارزش است.

۱. عیون أخبار الرضا (علیه‌السلام)، ج ۲، ص ۳۷

روایت »

« و دیگر روایاتی که در تمجید از نشر احادیث وارد شده، مربوط به محدثینی نیست که اصلاً نمی‌فهمند حدیث یعنی چه؟! اینها راجع به اشخاصی است که بتوانند حدیث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را مطابق حکم واقعی اسلام تشخیص دهند. و این ممکن نیست مگر مجتهد و فقیه باشند، که تمام جوانب و قضایای احکام را بسنجند، و روی موازینی که در دست دارند، و نیز موازینی که اسلام و ائمه (علیهم‌السلام) معین کرده‌اند، احکام واقعی اسلام را به دست آورند. اینان خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستند، که احکام الهی را گسترش می‌دهند و علوم اسلامی را به مردم تعلیم می‌کنند، و حضرت در حق آنان دعا کرده‌است: »

« بنا براین، جای تردید نیست که روایت اللهم ارحم خلفایی شامل راویان حدیثی که حکم کاتب را دارند نمی‌شود؛ و یک کاتب و نویسنده نمی‌تواند خلیفه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد. منظور از «خلفا»، فقهای اسلامند. نشر و بسط احکام و تعلیم و تربیت مردم با فقهای است که عادلند؛ زیرا اگر عادل نباشند، مثل قضاتی هستند که روایت بر ضد اسلام جعل کردند؛ مانند سمره بن جندب که بر ضد حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) روایت جعل کرد. و اگر فقیه نباشند، نمی‌توانند بفهمند که فقه چیست و حکم اسلام کدام. و ممکن است هزاران روایت را نشر بدهند که از عمال ظلمه و آخوندهای درباری در تعریف سلاطین جعل شده‌است.

### ۳. پیرامون روایت الفقهاء ائماء الرسل

( )

۱. هر که برای امت و پیروان من چهل حدیث را حفظ و نگهداری نماید که امت من در باره دین و آئینشان از آن احادیث نفع و سود برند خدا او را روز رستاخیز فقیه و دانای باحکام شرعی و دانشمند برانگیزد. (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۶)

• رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «فقها امین و مورد اعتماد پیامبراند تا هنگامی که وارد (مطامع و لذایذ و ثروت‌های ناروای) دنیا نشده باشند. گفته شد: ای پیغمبر خدا! وارد شدنشان به دنیا چیست؟ می‌فرماید: پیروی کردن قدرت حاکمه. بنابراین اگر چنان کردند، بایستی از آنها بر دینتان بترسید و پرهیز کنید.»

بررسی تمام این روایت محتاج به بحث طولانی است، ما فقط درباره جمله « که مورد نظر و مربوط به «ولایت فقیه» می‌باشد، صحبت می‌کنیم. ابتدا باید دید پیغمبران چه وظایف و اختیارات و شغلی دارند تا معلوم شود فقها، که مورد اعتماد و امانتدار ایشان هستند، چه وظایفی بر عهده دارند.

در حقیقت، مهم‌ترین وظیفه انبیا (علیه‌السلام) برقرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. چنان‌که این معنا از آیه شریفه به وضوح پیدا است: «

۲

• هدف بعثت‌ها به طور کلی این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند. و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکان‌پذیر است. خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، و خواه پیروانش پس از وی توفیق به تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند. خداوند متعال که در باب «خمس» می‌فرماید:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۶

۲. ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

»...<sup>۱</sup> یا

درباره «زکات» می‌فرماید: «...»<sup>۲</sup> یا درباره

«خراجات» دستوراتی صادر می‌فرماید، در حقیقت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را نه برای فقط بیان این احکام برای مردم، بلکه برای اجرای آنها موظف می‌کند. همان طور که باید اینها را میان مردم نشر دهد، مأمور است که اجرا کند. مالیات‌هایی نظیر خمس و زکات و خراج را بگیرد و صرف مصالح مسلمین کند؛ عدالت را بین ملتها و افراد مردم گسترش دهد، اجرای حدود و حفظ مرز و استقلال کشور کند، و نگذارد کسی مالیات دولت اسلامی را حیف و میل نماید.

فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبرند بنابراین، الفقهاء امناء الرسل یعنی کلیه اموری که به عهده پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آنند. گرچه «عدالت» اعم از «امانت» است و ممکن است کسی در امور مالی امین باشد اما در عین حال عادل نباشد، لکن مراد از امناء الرسل کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند، و پاک و منزه باشند، چنان که در ذیل حدیث می‌فرماید: ما لم یدخلوا فی الدنیا. یعنی تا هنگامی که به منجلاب دنیا طلبی درنیامده‌اند. پس اگر فقیهی در فکر جمع‌آوری مال دنیا باشد، عادل نیست، و نمی‌تواند امین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مجری احکام اسلام باشد. فقط فقهای عادلند که احکام اسلام را اجرا کرده نظامات آن را مستقر می‌گردانند، حدود و قصاص را جاری می‌نمایند، حدود و تمامیت ارضی وطن مسلمانان را پاسداری می‌کنند. خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست: از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج، و صرف

---

۱. بدانید هر گونه غنیمی به دست آورید، خمس آن برای خدا، برای پیامبر، و برای ذی القربی. (انفال:

آن در مصالح مسلمین تا اجرای حدود و قصاص که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد - و ولیّ مقتول هم بدون نظارت او نمی‌تواند عمل کند، حفظ مرزها و نظم شهرها - همه و همه. همان طور که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده‌است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند، و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند.<sup>۳۰</sup>

#### دومین استدلال بر این حدیث

- روایت حضرت رضا (علیه‌السلام) را خواندم که «

...»<sup>۱</sup> به طور قضیه کلی

می‌فرماید: برای مردم، امامِ قیّمِ حافظِ امین لازم است. و در این روایت می‌فرماید: فقها، أمنای رُسل هستند. از این صغرا و کبرا<sup>۲</sup> برمی‌آید که فقها باید رئیس ملت باشند تا نگذارند اسلام مندرس شود و احکام آن تعطیل شود.<sup>۳۱</sup>

#### ۴. پیرامون روایت ابوالبختری

( ) :

۳

- امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: علما میراث‌بران پیامبرانند؛

---

۱. اگر حقّ تعالی برای مردم امام و سرپرستی امین و حافظ قرار ندهد ملت و امت به زوال و اندراس می‌روند. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۵۳)

۲. دو رکن استدلال منطقی

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۲

زیرا که پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی‌گذارند؛ بلکه احادیثی از سخنانشان را به میراث می‌گذارند. بنابراین، هر که بهره‌ای از احادیثشان برگیرد، در حقیقت بهره‌ای شایان و فراوان برده باشد. پس، بنگرید که این علمتان را از چه کسانی می‌گیرید؛ زیرا در میان ما اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هر نسلی افراد عادل درستکاری هستند که تحریف مبالغه‌ورزان و روش‌سازی نارواگران و تأویل نابخردان را از دین دور می‌سازد. (ساحت دین را از تغییرات مغرضان و تحریف‌های نادانان و امثال آن پاک می‌گردانند).

### ۵. پیرامون روایت حُکامُ عَلَی النَّاسِ

■ در مستدرک روایتی از غرر نقل می‌کند، به این مضمون: «

»

■ مسئله ولایت هم پایبندی به همین مجموعه است؛ چه ولایت معصومین (علیهم‌السلام)، چه ولایت فقیه که دنباله ولایت معصومین و ادامه او هست. مسئله پایبندی به این مجموعه و رعایت حفظ این مجموعه در کشور و در نظام است، که زاویه‌ای پیدا نکند، مشکلی برایش به وجود نیاید، در او تنقیصی و تبعیضی حاصل نشود، با همین جامعیت حرکت کند و پیش برود. و این اسلام ناب هم که در فرمایش امام بود، ناظر به همین است؛ چون امام اسلام ناب فرمودند، در مقابل اسلام آمریکایی... در این نگاه به اسلام و درک و فهم از اسلام، فرد و جامعه با هم ملاحظه می‌شوند، معنویت و عدالت با هم ملاحظه می‌شوند، شریعت و عقلانیت با یکدیگر ملاحظه می‌شوند، عاطفه و قاطعیت در کنار هم دیده می‌شوند؛ اینها همه باید باشد. قاطعیت در جای خود، عواطف در جای خود، شریعت در جای خود، عقلانیت - که آن هم خارج از شریعت البته نیست - در جای خود؛ همه در کنار هم بایستی مورد استفاده قرار بگیرند؛ انحراف از این

۱. علما حاکمان و فرمانروایان بر مردمانند. (شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص

منظومه مستحکم، موجب انحراف از نظام اسلامی خواهد بود.<sup>۳۲</sup>

### ۶. پیرامون روایت اذا مات المؤمن...

» ■

:

«<sup>۱</sup>

■ می‌گوید از امام موسی بن جعفر الصادق (علیه‌السلام) شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می‌گریند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا برمی‌خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرامی‌رفته‌است. و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی‌کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلامند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»

اینکه فرموده‌اند «فقها حصون اسلامند» یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند، و زمینه‌ای رافراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند. و این از اهم واجبات است. و از واجبات مطلق می‌باشد نه مشروط. و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه‌های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهبانی کنند، همان گونه که خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم‌السلام) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنا حفظ می‌کردند.

### ۷. پیرامون روایت «

■ در عوائد نراقی از «فقه رضوی» روایتی نقل می‌کند به این



«۱»

مضمون: «

■ حضرت موسی (علیه السلام) از انبیای بنی اسرائیل است؛ و همه چیزهایی که برای حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله) هست، برای حضرت موسی هم بوده است. البته به اختلاف رتبه و مقام و منزلتشان. بنابراین، ما از عموم « در روایت می فهمیم آنچه را که برای حضرت موسی در امر حکومت و ولایت بر مردم بوده، برای فقها هم می باشد.

#### ۸. پیرامون روایت حکمت جعل اولوا الامر

■ امام [رضا(علیه السلام)] می فرماید: اگر کسی پرسد چرا خدای حکیم «اولی الامر» قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است؟ جواب داده خواهد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کرده است. از آن جمله، اینکه چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده، و دستور یافته اند که از این طریقه تجاوز نمایند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد.<sup>۲</sup>

و از طرفی این امر به تحقق نمی پیوندد و مردم بر طریقه معین نمی روند و نمی مانند و قوانین الهی را برپا نمی دارند، مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره حقشان بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند؛ زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده ای گماشته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی گذارد و در راه تأمین لذت و نفع

۱. مقام فقیه در این زمان مانند انبیا است در بنی اسرائیل (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۴۶)

۲. ... :

شخصی به ستم و تباهی دیگران می‌پردازد.<sup>۱</sup> و علت و دلیل دیگر اینکه ما هیچ یک از فرقه‌ها یا هیچ یک از ملت‌ها و پیروان مذاهب مختلف را نمی‌بینیم که جز به وجود یک برپا نگهدارنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخص هستند؛ بنابراین، در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش، را بی‌رهبر و بی‌سرپرست رها کند؛ زیرا خدا می‌داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند، و موجودیتشان جز به وجود وی قوام و استحکام نمی‌یابد؛ و به رهبری اوست که با دشمنانشان می‌جنگند؛ و درآمد عمومی را میانشان تقسیم می‌کنند؛ و نماز جمعه و جماعت را برگزار می‌کنند؛ و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می‌دارند.<sup>۲</sup>

■ و باز از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام برپا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد، و آیین از میان خواهد رفت؛ و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت؛ و بدعتگذاران چیزها در دین خواهند افزود؛ و ملحدان و بی‌دینان چیزها از آن خواهند کاست، و آن را برای مسلمانان به گونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد.

زیرا می‌بینیم که مردم ناقصند، و نیازمند کمالند و ناکاملند؛ علاوه بر اینکه با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنابراین، هرگاه کسی را که برپا نگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که

... ۱

... (علل الشرائع؛ ج ۱، ص ۲۵۱)

... ۲

... (همان)

شرح دادیم، فاسد می‌شدند؛ و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می‌شد و عهدها و سوگندها دگرگون می‌گشت. و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.<sup>۱</sup>

■ چنان‌که از فرمایش امام(علیه‌السلام) استنباط می‌شود، علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری «ولیّ امر» را لازم آورده‌است. این علل و دلایل و جهات، موقتی و محدود به زمانی نیستند؛ و در نتیجه لزوم تشکیل حکومت همیشگی است. مثلاً تعدی مردم از حدود اسلام و تجاوز آنان به حقوق دیگران و اینکه برای تأمین لذت و نفع شخصی به حریم حقوق دیگران دست‌اندازی کنند همیشه هست. نمی‌توان گفت این فقط در زمان حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بوده، و مردم بعداً همه ملانکه می‌شوند! حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند، و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت همیشگی و از سنت‌های خداوند متعال، و تغییرناپذیر است. بنابراین، امروز و همیشه وجود «ولیّ امر»، یعنی حاکمی که قیّم و برپا نگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد - وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگری‌ها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد؛ و از بدعت‌هایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می‌گذارند جلوگیری کند. مگر خلافت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به خاطر همین معانی نبود؟<sup>۳۳</sup>

## ۹. روایت سید الشهدا (علیه‌السلام) در منی

● از جمله این گونه روایات، روایت تحف العقول است تحت عنوان

» «. این روایت از دو قسمت تشکیل یافته: قسمت اول روایتی است از حضرت سید الشهدا (علیه السلام)، که از امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) نقل فرموده، درباره «امر به معروف و نهی از منکر». و قسمت دوم نطق حضرت سید الشهداست درباره «ولایت فقیه» و وظایفی که فقها در مورد مبارزه با ظلمه و دستگاه دولتی جائر به منظور تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام دارند. این نطق مشهور را در منی ایراد، و در آن علت جهاد داخلی خود را بر ضد دولت جائر اموی تشریح فرموده است. از این روایت دو مطلب مهم به دست می آید: یکی «ولایت فقیه» و دیگری اینکه فقها باید با جهاد خود و با امر به معروف و نهی از منکر حکام جائر را رسوا و متزلزل و مردم را بیدار گردانند تا نهضت عمومی مسلمانان بیدار حکومت جائر را سرنگون و حکومت اسلامی را برقرار سازد. اینک روایت:

ای مردم! از پندی که خدا به دوستدارانش به صورت بدگویی از «احبار» داده عبرت بگیرید؛ آنجا که می فرماید: «چرا نباید علمای دینی و احبار از گفتار گناهکارانه آنان (یعنی یهود) و حرام خواری آنان جلوگیری کنند. راستی آنچه انجام می داده و به وجود می آورده اند، چه بد بوده است<sup>۲</sup>» و می فرماید: «آن عده از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند لعنت شدند<sup>۳</sup>» تا آنجا که می فرماید: «راستی که آنچه انجام می داده اند چه بد بوده است<sup>۴</sup>».<sup>۵</sup>

در حقیقت، خدا آن را از این جهت برایشان عیب می شمارد و مایه ملامت می سازد که آنان با چشم خود می دیدند که ستمکاران به زشت کاری و فساد پرداخته اند، و باز منعشان نمی کردند، به خاطر

۱. تحف العقول، ص ۲۳۹-۲۳۷

۲. مائده: ۶۳

۳. مائده: ۷۸

۴. مائده: ۷۹

۵.

عشقی که به دریافت‌های خود از آنان داشتند؛ و نیز به خاطر ترسی که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می‌دادند. در حالی که خدا می‌فرماید: «از مردم نترسید؛ و از من بترسید<sup>۱</sup>» و می‌فرماید: «مردان مؤمن دوستدار و رهبر و عهده‌دار یکدیگرند. همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند<sup>۲</sup>».

(می‌بینیم که در این آیه در شمردن صفات مؤمنان، صفاتی که مظهر دوستداری و عهده‌داری و رهبری متقابل مؤمنان است)، خدا از امر به معروف و نهی از منکر شروع می‌کند، و نخست این را واجب می‌شمارد زیرا می‌داند که اگر امر به معروف و نهی از منکر انجام بگیرد و در جامعه برقرار شود، همه واجبات، از آسان گرفته تا مشکل، همگی برقرار خواهد شد. و آن بدین سبب است که امر به معروف و نهی از منکر عبارت است از دعوت به اسلام؛ (یعنی جهاد اعتقادی خارجی) به اضافه بازگرداندن حقوق ستمدیدگان به ایشان؛ و مخالفت و مبارزه با ستمگران (داخلی)؛ و کوشش برای اینکه ثروت‌های عمومی و درآمد جنگی طبق قانون عادلانه اسلام توزیع شود، و صدقات (زکات و همه مالیات‌های الزامی یا داوطلبانه) از موارد صحیح و واجب آن جمع‌آوری و گرفته شود، و هم در موارد شرعی و صحیح آن به مصرف برسد.<sup>۴</sup>

علاوه بر آنچه گفتم، شما ای گروه! ای گروهی که به علم و عالم بودن شهرت دارید! و از شما به نیکی یاد می‌شود و به خیرخواهی و اندرزگویی و راهنمایی در جامعه معروف شده‌اید! و به خاطر خدا در

۱. ماده: ۴۴

۲. توبه: ۷۱

۳.

» « »  
« (تحف العقول، ص ۲۳۷) »

۴.

. (تحف العقول، ص ۲۳۷)

دل مردم شکوه و مهابت پیدا کرده‌اید! به طوری که مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما برمی‌خیزد و آن کس که هیچ برتری بر او ندارد و نه قدرتی بر او دارید شما را بر خود برتری داده‌است و نعمت‌های خویش را از خود دریغ داشته به شما ارزانی می‌دارد، در موارد حوایج (یا سهمیه مردم از خزانه عمومی) وقتی به مردم پرداخت نمی‌شود وساطت می‌کنید، و در راه با شکوه و مهابت پادشاهان و بزرگواری بزرگان قدم بر می‌دارید!<sup>۱</sup>

آیا همه این احترامات و قدرتهای معنوی را از این جهت به دست نیآورده‌اید که به شما امید می‌رود که به اجرای قانون خدا کمر ببندید؟ گرچه در مورد بیشتر قوانین خدا کوتاه آمده‌اید؛ بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید فرو گذاشته‌اید. مثلاً حق ملت را خوار و فرو گذاشته‌اید؛ حق افراد ناتوان و بی‌قدرت را ضایع کرده‌اید؛ اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می‌پندارید برخاسته‌اید. نه پولی خرج کرده‌اید؛ و نه جان را در راه آنکه آن را آفریده به خطر انداخته‌اید؛ و نه با قبیله و گروهی به خاطر خدا در افتاده‌اید. شما آرزو دارید و حق خود می‌دانید که بهشتش و همنشینی پیامبرانش و ایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد!<sup>۲</sup>

من، ای کسانی که چنین انتظاراتی از خدا دارید! از این بیمناکم که نکبت خشمش بر شما فرو افتد؛ زیرا در سایه عظمت و عزت خدا به منزلتی بلند رسیده‌اید، ولی خداشناسانی را که ناشر خداشناسی هستند، احترام نمی‌کنید؛ حال آنکه شما به خاطر خدا در میان بندگان مورد احترامید. و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می‌بینید تعهداتی که در برابر خدا شده گسسته و زیر پا

۱.

(تحف العقول، ص ۲۲۷)

۲.

(تحف العقول، ص ۲۳۸)

نهاده شده‌است، اما نگران نمی‌شوید؛ در حالی که به خاطر پاره‌ای از تعهدات پدران‌تان نگران و پریشان می‌شوید!<sup>۱</sup>

اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته، مورد بی‌اعتنایی است؛ نابینایان، لال‌ها، و زمینگیران ناتوان، در همه شهرها بی‌سرپرست مانده‌اند، و بر آنها ترحم نمی‌شود. و نه مطابق شأن و منزلت‌تان کار می‌کنید؛ و نه به کسی که چنین کاری بکند و در ارتقای شأن شما بکوشد، اعتنا یا کمک می‌کنید. با چرب‌زبانی و چاپلوسی و سازش با ستمکاران، خود را در برابر قدرت ستمکاران حاکم ایمن می‌گردانید. تمام اینها دستورهایی است که خدا به صورت نهی، یا همدیگر را نهی کردن و بازداشتن، داده و شما از آنها غفلت می‌ورزید.<sup>۲</sup>

مصیبت شما از مصایب همه مردم سهمگین‌تر است؛ زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما بازگرفته‌اند اگر می‌دانستید. چون در حقیقت، جریان اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه‌های کشور باید به دست دانشمندان روحانی، که امین حقوق الهی و دانای حلال و حرامند، سپرده شده باشد.<sup>۳</sup>

اما اینک مقامتان را از شما بازگرفته و ربوده‌اند. و اینکه چنین مقامی را از دست داده‌اید، هیچ علتی ندارد جز اینکه از دور محور حق (قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده‌اید؛ و درباره سنت، پس از اینکه دلایل روشن بر حقیقت و کیفیت آن وجود دارد، اختلاف پیدا کرده‌اید. شما اگر مردانی بودید که بر شکنجه و ناراحتی شکیباً بودید و در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می‌شدید، مقررات برای تصویب

۱.

. (تحف العقول، ص ۲۳۸)

۲.

. (تحف العقول، ص ۲۳۸)

۳.

. (تحف العقول، ص ۲۳۸)

پیش ما آورده می‌شد؛ و به دست شما صادر می‌شد؛ و مرجع کارها بودید. اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از شما بستانند؛ و گذاشتید حکومتی که قانوناً مقید به شرع است به دست ایشان بیفتد، تا بر اساس پوسیده حدس و گمان به حکومت پردازند؛ و طریقه خودکامگی و اقناع شهوت را پیشه سازند.<sup>۱</sup>

مایه تسلط آنان بر حکومت، فرار شما از کشته شدن بود، و دل‌بستگی‌تان به زندگی گریزان دنیا. شما با این روحیه و رویه، توده ناتوان را به جنگال این ستمگران گرفتار آوردید تا یکی برده‌وار سرکوفته باشد؛ و دیگری بیچاره‌وار سرگرم تأمین آب و نان؛ و حکام خودسرانه به امیال خود عمل کنند؛ و با هوس‌بازی خویش ننگ و رسوایی به بار آورند؛ پیرو بدخویان گردند و در برابر خدا گستاخی ورزند. در هر شهر سخنوری از ایشان بر منبر آمده و گماشته شده‌است. زمین برایشان فراخ و دستشان در آن گشاده است. مردم بنده ایشانند و قدرت دفاع از خود را ندارند. یک حاکم دیکتاتور و کینه ورز و بدخواه است؛ و حاکم دیگر بیچارگان را می‌کوبد و به آنها قلدری و سختگیری می‌کند؛ و آن دیگر فرمانروایی مسلط است که نه خدا را می‌شناسد و نه روز جزا را.<sup>۲</sup>

شگفتا! و چرا نه شگفتی، که جامعه در تصرف مرد دغلباز ستمکاری است که مأمور مالیاتش ستم ورز است؛ و استاندارش نسبت به اهالی دیندار نامهربان و بی‌رحم است. خداست که در مورد آنچه در باره‌اش به کشمکش برخاسته‌ایم حکومت و داوری خواهد کرد؛ و درباره آنچه

.۱

(تحف‌المقول، ص ۲۳۸)

.۲



بین ما رخ داده با رأی خویش حکم قاطع خواهد کرد.<sup>۱</sup>  
خدایا! بی‌شک تو می‌دانی آنچه از ما سر زده رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده؛ و نه جستجوی ثروت و نعمت‌های ناچیز دنیا؛ بلکه برای این بوده که اصول و ارزش‌های درخشان دینت را بنماییم و ارائه دهیم؛ و در کشورت اصلاح پدید آوریم؛ و بندگان ستم‌زده‌ات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمشان گردانیم؛ و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته‌ای و به سنن و قوانین و احکامت عمل شود.<sup>۲</sup>

بنابراین، شما (گروه علمای دین) اگر ما را در انجام این مقصود یاری نکنید و حق ما را از غاصبان نستانید؛ ستمگران بر شما چیره شوند و در خاموش کردن نور پیامبرتان بکوشند. خدای یگانه ما را کفایت است؛ و بر او تکیه می‌کنیم؛ و به سوی او رو می‌آوریم. و سرنوشت به دست او و بازگشت به اوست.<sup>۳ ۳۴</sup>

۱.

(تحف‌المقول، ص ۲۳۹)

۲.

(تحف‌المقول، ص ۲۳۹)

۳.

(تحف‌المقول، ص ۲۳۹)



## فصل دوم:

# دلایل ولایتی بودن حاکمیت فقیه

### ۱. تداوم امامت

● ... باید این امت هدایت بشود، پیغمبر اکرم که از دنیا می‌خواست تشریف ببرد، تعیین جانشین و جانشین‌ها را تا زمان غیبت کرد و همان جانشین‌ها تعیین امام امت را هم کردند؛ به طور کلی این امت را به خود واگذاشتند که متحیر باشند؛ برای آنها امام تعیین کردند؛ رهبر تعیین کردند. تا ائمه هدی (سلام الله علیهم) بودند، آنها بودند و بعد فقها، آنهايي که متعهدند، آنهايي که اسلام شناسند، آنهايي که زهد دارند، زاهدند، آنهايي که اعراض از دنیا دارند، آنهايي که توجه به زرق و برق دنیا ندارند، آنهايي که دلسوز برای ملت، آنهايي که ملت را مثل فرزندان خودشان می‌دانند، آنها را تعیین کردند برای پاسداری از این امت.<sup>۳۵</sup>

● نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده‌دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا زمان غیبت واضح است. به موجب آن امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد. اکنون که دوران غیبت امام (علیه‌السلام) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید.

اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است، تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی‌خواهیم؟ اسلام فقط برای دوپست سال بود؟ یا اینکه اسلام تکلیف را معین کرده‌است، ولی تکلیف حکومتی نداریم؟ معنای نداشتن حکومت این است که تمام حدود و ثغور مسلمین از دست برود؛ و ما با بی‌حالی دست روی دست بگذاریم که هر کاری می‌خواهند بکنند. و ما اگر کارهای آنها را امضا نکنیم، رد نمی‌کنیم. آیا باید این طور باشد؟ یا اینکه حکومت لازم است؛ و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده‌است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب (علیه‌السلام) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده‌است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند. اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.<sup>۳۶</sup>

## ۲. جامعیت دین

● هیچ کس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم؛ یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود؛ قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده، و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره جزیی از ولایت است؛ چنان‌که مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به

### ۳. ضرورت اجرای همیشگی احکام شرع

• بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیامده تا پس از آن متروک شود، و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ یا انواع مالیات‌های مقرر گرفته نشود؛ یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.

بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره، ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همهٔ جریان‌ها و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه امور که در کشور جریان می‌یابد. بنابراین، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و زمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است.

برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح می‌کنم: از غیبت صغرا تا کنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال

دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقتفرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغرا اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟ اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است.<sup>۳۸</sup>

• اینکه می‌فرماید مجاری امور در دست علماست،<sup>۱</sup> برای دو سال و ده سال نیست؛ فقط نظر به اهالی مدینه نیست؛ از خود روایت و خطبه معلوم می‌شود که حضرت امیر (علیه‌السلام) نظر وسیعی دارد: نظر به یک امت بزرگ است که باید به حق قیام کنند.

اگر علما که در حلال و حرام الهی امین می‌باشند و آن دو خاصیت «علم» و «عدالت» را که قبلاً عرض کردم دارا بودند، حکم الهی را اجرا می‌کردند، حدود را جاری می‌ساختند، و احکام و امور اسلام به دست آنان جریان می‌یافت، دیگر ملت، بیچاره و گرسنه نمی‌ماند؛ احکام اسلام تعطیل نمی‌گردید.<sup>۳۹</sup>

• پس... لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است؛ وگرنه واجب کفایی است. در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود، زیرا از جانب خدا منصوبند. اگر توانستند، باید مالیات، زکات، خمس و خراج را بگیرند و در مصالح مسلمین صرف کنند؛ و اجرای حدود کنند. این طور نیست که حالا که نمی‌توانیم حکومت عمومی و سراسری تشکیل بدهیم، کنار بنشینیم؛ بلکه تمام امور [ای] که مسلمین

ابدان] محتاجند و از وظایفی است که حکومت اسلامی باید عهده‌دار شود، هر مقدار که می‌توانیم باید انجام دهیم.<sup>۴۰</sup>

#### ۴. احکام اختصاصی امامت و ولایت

■ دین یک مجموعه احکام است. آن چیزی است که این مجموعه احکام را با هم منسجم می‌کند، آنها را با هم سازگار می‌کند، آنها را در زندگی بشر خرد و قابل عمل می‌کند، جا به جا از آنها برای هدایت انسان‌ها و رفاه زندگی آنها استفاده می‌کند، آن دست قدرتمند ولی جامعه اسلامی است و حاکم اسلامی. لذا در روایت معروف امام هشتم (علیه الصلاة والسلام) می‌فرماید: »

«<sup>۱</sup> امامت و رهبری جامعه و

حکومت اسلامی و ولایت اسلامی - که همه این تعبیرات یک معنا دارد - این زمام دین است؛ چیزی است که به دین - یعنی به مجموعه احکام اسلامی - جهت می‌دهد؛ آنها را در جای خود مصرف می‌کند؛ در زندگی بشر نیازها را با آنها تطبیق می‌کند؛ مصالح جامعه را از میان آنها جستجو می‌کند و پیدا می‌کند و طبق آن عمل می‌کند. «نظام مسلمین است» یعنی بدون امامت و ولایت و حکومت اسلامی، جامعه مسلمین دارای نظام نیست؛ آنچه که نظم می‌بخشد به این جامعه، باز دست مقتدر ولایت الهی است در جامعه. »

«اصلاً صلاح دنیا، آن چیزی که دنیا را آباد می‌کند، او حاکمیت اسلامی است؛ که اگر این را ما از دین بگیریم، مطمئناً از مجموعه احکام دین، چیزی که بتواند این آثار را داشته باشد، باقی نخواهد ماند. بله! افرادی با عمل فردی و شخصی خودشان، با تلاش فراوان و مجاهدتی که بکنند، راه تکامل را به صورت فردی طی خواهند کرد، اما دنیا، دنیای آباد مورد نظر اسلام نخواهد شد. این اهمیت حکومت است که از همه احکام فرعی بالاتر است و جزو اصول اسلامی است و

۵۰ ولایت فقیه؛ سایه حقیقت عظمی

در ردیف مهم‌ترین اصول یا - همان‌طور که عرض کردم - خود،  
مهم‌ترین اصول اسلامی است.<sup>۴۱</sup>



## فصل سوم:

# وظایف و اختیارات ولی فقیه

### ۱. شئون و وظایف

■ حاکم اسلامی در قبال مسائل مهم جامعه، در مقابل فقر مردم، در مقابل تبعیض و شکاف‌های اجتماعی، در مقابل اخلاق و معنویت مردم، در قبال حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی مردم - در آن حدودی که اسلام مقرر کرده است - مسئول است. اینها مسئولیت‌هاست و چون اسلام این را خواسته و این به مردم تعلیم داده شده‌است و مردم ما به اسلام اعتقاد دارند، لذا توقعشان از مسئولان امر در کشور در هر رده‌ای این است که به این مسئولیت‌ها عمل کنند و آنچه را که به عنوان وظیفه بر عهده آنهاست، انجام دهند.<sup>۴۲</sup>

### ۱-۱. وظیفه حفاظت و حراست از دین و جامعه اسلامی

• »

:

«می‌گوید از امام موسی بن

جعفر الصادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «هرگاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می گریند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا برمی خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرامی رفته است. و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلامند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»

● اینکه می فرماید: «مؤمنان فقیه دژهای اسلامند» در حقیقت فقها را موظف و مأمور می کند که نگهبان باشند، و از عقاید و احکام و نظامات اسلام نگهبانی کنند. بدیهی است این فرمایش امام به هیچ وجه جنبه تشریفات ندارد. مثل تعارفاتی نیست که به هم می کنیم. من به شما «شریعتمدار» می گویم، و شما به من «شریعتمدار» می گوید! یا مثل اینکه پشت پاکت به هم می نویسیم: حضرت مستطاب حجت الاسلام. اگر فقیه کنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد، نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند، و نه اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، به او «حصن الاسلام» گفته می شود؟ او حافظ اسلام است؟ اگر رئیس حکومتی به صاحب منصب یا سرداری بگوید: برو فلان ناحیه را حفظ کن و حافظ آن ناحیه باش. وظیفه نگهبانی او اجازه می دهد که برود خانه بخوابد تا دشمن بیاید آن ناحیه را از بین ببرد؟ یا به هر نحوی که می تواند باید در حفظ آن ناحیه جدیت کند؟ اگر بگوید که ما بعضی احکام اسلام را حفظ می کنیم، من از شما سؤال می کنم: آیا حدود را جاری و قانون جزای اسلام را اجرا می کنید؟ نه! شکافی در اینجا ایجاد گردید. و در هنگامی که شما وظیفه نگهبانی داشتید، قسمتی از دیوار خراب شد. مرزهای مسلمین و تمامیت ارضی وطن اسلامی را حفظ می کنید؟ نه! کار ما دعاگویی است! قسمت دیگر دیوار هم فرو ریخت. شما از ثروتمندان حقوق فقرا را می گیرید و به آنان می رسانید؟ چون وظیفه

اسلامی شما این است که بگیرید و به دیگران بدهید. نه! اینها مربوط به ما نیست. ان شاء الله دیگران می‌آیند انجام می‌دهند! دیوار دیگر هم خراب شد. شما مانند مثل شاه سلطان حسین و اصفهان! این چه «حصنی» است که هر گوش‌های را به آقای «حصن الاسلام» عرضه بداریم عذرخواهی می‌کند! آیا معنی «حصن» همین است؟! اینکه فرموده‌اند «فقها حصون اسلامند»؛ یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند، و زمینه‌ای را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند. و این از اهم واجبات است. و از واجبات مطلق می‌باشد نه مشروط. و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه‌های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نهبانی کنند، همان گونه که خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنا حفظ می‌کردند.<sup>۴۳</sup>

■ ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است؛ این اساسی‌ترین و محوری‌ترین مفهوم و معنای ولایت فقیه است.<sup>۴۴</sup>

## ۱-۲. وظیفه و لاء

■ موضوع تشکیل حکومت، امر ولایت و امر مدیریت کشور، جزو متون اصلی دین است و پیغمبر، با این عظمت، اهتمام می‌ورزد و این رسالت خود را در مقابل چشم آحاد مردم، به کیفیتی انجام می‌دهد که شاید هیچ واجبی را این گونه ابلاغ نکرده است! نه نماز را، نه زکات را، نه روزه را و نه جهاد را.<sup>۴۵</sup>

● «ولایت» - یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس - یک وظیفه سنگین و مهم است... به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره - بر خلاف تصویری که

خیلی از افراد دارند - امتیاز نیست؛ بلکه وظیفه‌ای خطیر است.<sup>۴۶</sup>

• اصولاً قانون و نظامات اجتماعی، مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانونگذاری به تنهایی فایده ندارد. قانونگذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه‌ای به وجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاه‌ها را اجرا می‌کند؛ و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاه‌ها را عاید مردم می‌سازد. به همین جهت، اسلام همان طور که قانونگذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولیّ امر» متصدی قوه مجریه هم هست.<sup>۴۷</sup>

■ مسئله حکومت یک مسئله اساسی و مهم و درجه اول در اسلام است؛ نمی‌شود نسبت به مسئله حکومت و حاکمیت بی‌اعتناء و بی‌تفاوت بود. نقش حکومت‌ها هم در هدایت مردم یا در گمراه کردن مردم، امری است که تجربه بشر به آن حکم می‌کند. اینکه در نظام جمهوری اسلامی - چه در قانون اساسی، چه در بقیه معارف جمهوری اسلامی - این همه بر روی مسئله مدیریت کشور اسلامی تکیه می‌شود، به خاطر همین ریشه بسیار عمیق و عریقی است که در اسلام نسبت به این قضیه هست. این یک نکته است که نباید از نظر دور باشد.<sup>۴۸</sup>

■ از رهبری توقع نیست که - فرض بفرمایید - مشکلات شهرداری را حل بکند، یا مشکلات فلان وزارتخانه را درست بکند، یا - اگر چنانچه وضع در نظام اسلامی آن جور بود که شایسته است - حتی انتظار نبود که به نیروهای مسلح پردازد؛ نیروهای مسلح یک استثنایی است؛ ناچار بایستی به بالاترین کسی که در نظام، یک مسئولیتی دارد، سپرده بشود و الا حق این بود که حتی او هم سپرده می‌شد به یک شخص دیگری. در نظام اسلامی علاوه بر آن کارهایی که به صورت اجرایی انجام می‌گیرد، مسائلی که دولت‌ها انجام می‌دهند، وزراء انجام می‌دهند، مسئولین گوناگون انجام می‌دهند،

قوه قضائیه انجام می‌دهد، یک چیزی وجود دارد که او از همه اینها بالاتر است و او عبارت است از جهت دادن به این همه.

ممکن است که آدم‌های خوبی هم در دستگاه قضایی باشند، اما جهت قضاء، جهت قضاء اسلامی و مرضیّ عندالله و مرضیّ لدی الفکر الاسلامی<sup>۱</sup> نباشد. رهبری باید این را تضمین بکند ولو حالا در یک گوشه‌ای هم ممکن است یک خطای قضایی انجام بگیرد. مثل همین است در امور اجرایی حتی مثل همین است در امر تفنین و قانون‌گذاری. مسائل فراوانی هست در حوزه رهبری که عمده آنها بر می‌گردد به جهت‌گیری و احیاناً اتخاذ تصمیم‌هایی که مسئولین ذی‌ربط و کسانی که مستقیماً مسئول آن هستند اینها به جهتی از جهات قادر نیستند به اتخاذ این تصمیم‌گیری. آن وقت رهبری باید بیاید آن کار را انجام بدهد و آن گره را باز کند.<sup>۴۹</sup>

■ رهبری مهم‌ترین کارش عبارت است از تعیین سیاست‌های کلان کشور؛ یعنی آن چیزهایی که جهت‌گیری کشور را مشخص می‌کند؛ که همه قوانین، همه مقررات، همه عملکردها باید در این جهت باشد. حضور رهبری در همه بخش‌های کشور، به معنای حضور سیاست‌های رهبری است که باید با دقت اجرا بشود. و من به شما عرض کنم هر جایی که این سیاست‌ها اجرا شده است، کشور سود کرده است؛ هر جای از این سیاست‌ها - در طول سال‌های گذشته؛ از ده سال دوازده سال پیش تا حالا - هر جا از این سیاست‌ها تخلف شده است، کشور ضرر کرده است؛ گاهی ضررش را فهمیده‌اند، گاهی بعد از گذشت مدتی ضررش را فهمیده‌اند.<sup>۵۰</sup>

### ۱-۳. وظیفه افتاء

- ( ) ( ) : «
- : ( ) :

۱. «

• ... [این روایت] قطعاً کسانی را که شغل آنان نقل حدیث باشد و از خود رأی و فتوایی ندارند [را] شامل نمی‌شود؛ و نمی‌توان گفت بعضی از محدثین که اصلاً حدیث را نمی‌فهمند و مصداق

«<sup>۲</sup> هستند و مانند دستگاه ضبط اخبار و روایات را می‌گیرند و می‌نویسند و در دسترس مردم قرار می‌دهند، خلیفه‌اند و علوم اسلامی را تعلیم می‌دهند. البته زحمات آنان برای اسلام و مسلمین ارزنده است، و بسیاری از آنان هم فقیه و صاحب رأی بوده‌اند؛ مانند کلینی (ره)<sup>۳</sup>، شیخ صدوق (ره) و پدر شیخ صدوق (ره)<sup>۴</sup> که از فقها بوده و احکام و علوم اسلام را به مردم تعلیم می‌داده‌اند. ما که می‌گوییم شیخ صدوق (ره) با شیخ مفید (ره)<sup>۵</sup> فرق دارد، مراد این نیست که شیخ صدوق (ره) فقاقت نداشته؛ یا اینکه فقاقت او از مفید (ره) کمتر بوده است - شیخ صدوق (ره) همان کسی است که در یک مجلس، تمام اصول و فروع مذهب را شرح داده است<sup>۶</sup> - لکن

۱. امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خدايا، جانسپينان مرا رحمت كن.» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که‌ای پیغمبر خدا، جانسپینان چه کسانی هستند. فرمود: «کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند، و آن را پس از من به مردم می‌آموزند.» (عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۷)  
 ۲. رسول خدا (ص) در مسجد خیف در ضمن خطبه‌ای فرمود: «

چه بسا حامل دانشی که خود به آن آگاه نباشد. و چه بسا بردارنده دانشی که آن را به آگاهتر از خود رساند. (اصول کافی؛ ج ۲، ص ۲۵۸)

۳. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، (۲۲۸ یا ۳۲۹ ق) معروف به «ثقة الاسلام» از محدثان بزرگ شیعه و شیخ مشایخ اهل حدیث. وی اولین مؤلف از مؤلفان «کتاب اربعه» شیعه است که به سالیان دراز کتاب عظیم «کافی» را در سه بخش «اصول» و «فروع» و «روضه» گرد آورد.

۴. علی بن حسین بن موسی بن بابویه (۳۲۹ ق) فقیه و محدث گرانقدر شیعه، کتابهای بسیاری را بدو منسوب کرده‌اند از جمله: التوحید، الامامة و التبصرة من الحيرة، الصلاة، الاخوان و الشرائع

۵. ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان (۳۳۶ یا ۳۳۸ - ۴۱۳ ق) ملقب به «شیخ مفید» و «ابن معلم» از فقها و متکلمان و محدثان نام‌آور شیعه. در زمان خود ریاست علمی بغداد را به عهده داشت. سید مرتضی علم الهدی، سید رضی، شیخ طوسی، و نجاشی از مشهورترین شاگردان وی بوده‌اند. حدود ۲۰۰ اثر کوچک و بزرگ از او به جای مانده است که معروفترین آنها: ارشاد، اختصاص، اوائل المقالات، امالی و مقنعه است.

۶. الامالی او المجلس، ص ۵۲۰ - ۵۰۹؛ نیز: بحار الأنوار؛ ج ۱۰، ص ۴۰۵ - ۳۹۳

فرق ایشان با مفید(ره) این است که مفید(ره) و امثال ایشان از مجتهدینی هستند که نظر خودشان را در روایات و اخبار به کار می‌برده‌اند؛ و صدوق(ره) از فقهای است که نظر خود را به کار نمی‌برده، یا کمتر به کار می‌برده‌اند.

حدیث آنهایی را شامل می‌شود که علوم اسلام را گسترش می‌دهند، و احکام اسلام را بیان می‌کنند، و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می‌سازند تا به دیگران تعلیم بدهند. همان طور که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم‌السلام) احکام اسلام را نشر و بسط می‌دادند؛ حوزهٔ درس داشتند؛ و چندین هزار نفر در مکتب آنان استفاده علمی می‌کردند؛ و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند. معنای یعلّمونها الناس همین است که علوم اسلام را بین مردم بسط و نشر بدهند و احکام اسلام را به مردم برسانند. اگر گفتیم که اسلام برای همه مردم دنیاست، این امر جزء واضحات عقول است که مسلمانان، مخصوصاً علمای اسلام، موظفند اسلام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.<sup>۵۱</sup>

#### ۱-۴. وظیفهٔ قضاء

•

( ) :

«<sup>۱</sup> حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خطاب به شریح می‌فرماید: «تو بر مقام و منصبی قرار گرفته‌ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی کسی بر آن قرار نمی‌گیرد».

• شریح چون نبی و وصی نبی نیست، شقی بوده است که بر مسند قضاوت نشسته است. شریح کسی است که در حدود پنجاه - شصت

سال منصب قضاوت را در کوفه عهده‌دار بود، و از آن آخوندهایی [بود] که به واسطه تقرّب به دستگاه معاویه حرف‌هایی زده و فتوایی صادر کرده، و بر خلاف حکومت اسلامی قیام کرده‌است. حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند. رجاله نگذاشتند، و به عنوان اینکه «شیخین» او را نصب کرده‌اند و شما بر خلاف آنان عمل نکنید، او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند. منتها حضرت نمی‌گذاشتند بر خلاف قانون دادرسی کند.

از روایت بر می‌آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یا وصی اوست. در اینکه فقهای عادل به حسب تعیین ائمه (علیهم‌السلام) منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست. بر خلاف مسئله «ولایت» که بعضی مانند مرحوم نراقی و از متأخرین مرحوم نایینی، تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می‌دانند و بعضی نمی‌دانند. اما اینکه منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.

نظر به اینکه فقها مقام نبوت را دارا نمی‌باشند، و شکی نیست که «شقی» هم نیستند، بالضروره باید بگوییم که «اوصیا» یعنی جانشینان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌باشند. منتها از آنجا که غالباً وصی نبی را عبارت از وصی دست اول و بلافصل گرفته‌اند، لذا به این گونه روایات اصلاً تمسک نشده‌است. لکن حقیقت این است که دایره مفهوم «وصی نبی» توسعه دارد و فقها را هم شامل می‌شود.

در هر حال، از روایت می‌فهمیم که «فقها»، اوصیای دست دوم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند، و اموری که از طرف رسول الله (صلی الله علیه و آله) به ائمه (علیهم‌السلام) واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است، و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند؛ چنان که حضرت امیر (علیه‌السلام) انجام داد.<sup>۵۲</sup>



● قبلاً عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است. و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلاقی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور فقیه «عادل» است، نه هر فقیه‌ی. فقیه طبعاً عالم به قضاست، چون فقیه به کسی اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام، بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد، یعنی دین‌شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد. و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت - به حسب تعیین امام (علیه‌السلام) - داراست. آن گاه امام (علیه‌السلام) حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند. بنابراین، آن مجهول از این معلوم به دست می‌آید که «فقیه» وصی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس المله می‌باشد، و او باید قاضی باشد، و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد.<sup>۵۳</sup>

## ۱-۵. وظیفه اجرای حدود و احکام و اقامه شعائر

● تمام آیات شریفه که برای جزاییات و حدود آمده است، لم یبق إلّا قراءته؛<sup>۱</sup> ما قرائت می‌کنیم: «  
اما تکلیف نداریم! فقط باید قرائت کنیم تا قرائت ما خوب شود و از مخرج ادا کنیم! اما اینکه واقعیت‌های اجتماعی چگونه است، و جامعه اسلامی در چه حالی است، و فحشا و فساد چگونه رواج پیدا کرده، و حکومت‌ها مؤید و پشتیبان زناکاران هستند، به ما مربوط نیست! ما فقط بفهمیم که برای زن و مرد زناکار این مقدار

۱. @

۲. هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید. (نور: ۲)

حد تعیین شده‌است، ولی جریان حد و اجرای قانون مبارزه با زنا به عهده چه کسی می‌باشد، به ما ربطی ندارد! می‌پرسم آیا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) این طور بودند؟ قرآن را می‌خواندند و کنار می‌گذاشتند و به حدود و اجرای قانون کاری نداشتند؟ خلفای بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بنایشان بر این بود که مسائل را دست مردم بدهند و بگویند با شما کاری نداریم؟ یا به عکس، حدود معین کرده بودند و شلاق می‌زدند و رجم می‌کردند، حبس ابد می‌کردند، نفی بلد می‌کردند؟ به فصل «حدود» و «دیات» اسلام رجوع کنید، می‌بینید همه اینها از اسلام است، و اسلام برای این امور آمده‌است.<sup>۵۴</sup>

■ در این جامعه «ولی» - یعنی حاکم - همان کسی است که همه سررشته‌ها به او بر می‌گردد، جامعه را از لحاظ مشی عمومی در راه خدا می‌اندازد و دارای ذکر خدا می‌کند. از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه ثروت به وجود می‌آورد. سعی می‌کند نیکی‌ها را اشاعه بدهد؛ سعی می‌کند بدی‌ها را ریشه‌سوز و محو کند: «

«<sup>۱</sup> آن کسانی که اگر در زمین متمکن‌شان سازیم،  
 «؛ نماز را بپا می‌دارند - نماز سمبل برای ذکر خدا و توجه و جهت‌گیری خدایی یک جامعه است -  
 «؛ نماز را به پا می‌دارند؛ به سوی خدا می‌روند؛ جهت‌گیری‌شان را بر طبق دستورات خدا انجام می‌دهند،  
 «؛ تقسیم عادلانه ثروت می‌کنند و زکات می‌دهند و زکات در قرآن دامنه‌اش خیلی وسیع است. اصطلاح زکات در قرآن شامل همه انفاقات و صدقات مالی می‌باشد.  
 «، به طور کلی و مسلّم به معنی این است که تعدیل در ثروت ایجاد می‌کند و روایاتی در باب زکات هست، که می‌گوید: زکات

۱. همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست! (حج: ۴۱)

موجب تعديل ثروت است. «و امروا بالمعروف»؛ اشاعه نیکی‌ها؛ گستردن کاهای خوب، «و نهوا عن المنکر»؛ و ریشه‌کن کردن منکرها. ما خیال می‌کنیم که امر به معروف و نهی از منکر، به معنی این است که بنده به جنابعالی امر کنم که شما فلان کار بد را انجام ندهید؛ فلان کار خوب را انجام دهید؛ در حالی که امر کردن و گفتن، یکی از جلوه‌های امر به معروف و نهی از منکر است. به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) گفتند: چرا با معاویه می‌جنگی؟ گفت: برای اینکه امر به معروف و نهی از منکر واجب است. خوب گوش کنید و استنتاج کنید! در جنگ صفین گفتند که چه کار با معاویه داری؟! تو برو طرف کوفه او هم برو طرف شام! امام فرمود: خدا امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده [است].

امام حسین (علیه‌السلام) از مدینه بلند می‌شود و می‌فرماید: »

«می‌خواهم امر به معروف و نهی از

منکر کنم. ببینید چقدر دایره و دامنه وسیع است، و چقدر از نظر ما کوچک و ضیق و تنگ است.

به هر حال وقتی که ولایت در جامعه‌ای بود، اینها انجام می‌گیرد؛ اقامه صلات، ایتاء زکات، امر به معروف و نهی از منکر و خلاصه پیکر بی جان، جان و حیات می‌گیرد.<sup>۵۵</sup>

## ۲. اختیارات (مطلقه بودن ولایت فقیه)

■ پس در جامعه اسلامی ولی فقیه که حاکم من قِبَلِ اللَّهِ،<sup>۲</sup> براساس معیارهای اسلامی است، در قوه مجریه و قوه مقننه و قوه قضائیه حضور کامل دارد. البته اختیارات ولی فقیه به این اندازه منحصر نیست و اختیارات او از اینها بالاتر است. در ارتش، در مسائل نظامی، در شروع جنگ، در شروع صلح، از بسیج نیروها و در همه آنچه که

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹

۲. کسی که خدا او را حاکم قرار داده

مسائل گره‌های اصلی جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهد، ولی فقیه دارای قدرت و حضور کامل است؛ بر حسب قانون اساسی و این همان چیزی است که بر طبق اعتبار عقلی، در جامعه‌ای که حکومت اسلامی در آن جامعه باید باشد، متوقع و منتظر است.<sup>۵۶</sup>

● تعبیر به آن که؛ این جانب گفته‌ام «حکومت در چارچوب احکام الهی دارای اختیار است»، به کلی بر خلاف گفته‌های این جانب است. اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) یک پدیده بی معنی و محتوا باشد. اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد؛ مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است، در چارچوب احکام فرعیه نیست؛ نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا و منع احتکار - در غیر دو سه مورد - و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن، که از اختیارات دولت است، بنابر تفسیر شما، خارج است و صدها امثال اینها. باید عرض کنم، حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه - حتی نماز و روزه و حج - است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع، بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد، مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه

عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.<sup>۵۷</sup>

## ۲-۱. چيستی اطلاق ولایت

• همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه (صلوات الله علیهم) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده‌است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است.<sup>۵۸</sup>

• وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم‌السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (علیهم‌السلام) و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است. از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتهای جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (علیه‌السلام) کسی را برای حضانت، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام با فقیه فرق داشته باشد. مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای «حدود» (یعنی قانون جزای

اسلام) است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین تر است باید کمتر بزند؟ حد زانی که صد تازیانه است اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) جاری کند، ۱۵۰ تازیانه می زند، و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) صد تازیانه، و فقیه پنجاه تازیانه؟ یا اینکه حاکم متصدی قوه اجراییه است و باید حد خدا را جاری کند؛ چه رسول الله (صلی الله علیه و آله) باشد، و چه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه، یا فقیه عصر. دیگر از شئون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت امیر (علیه السلام) اخذ مالیات، خمس، زکات، جزیه، و خراج اراضی خراجیه است. آیا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اگر زکات بگیرد، چقدر می گیرد؟ از یک جا ده یک و از یک جا بیست یک؟ حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلیفه شدند چه می کنند؟ جنابعالی فقیه عصر و نافذ الکلمه شدید چطور؟ آیا در این امور ولایت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فقیه فرق دارد؟ خداوند متعال رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را «ولی» همه مسلمانان قرار داده؛ و تا وقتی آن حضرت باشند، حتی بر حضرت امیر (علیه السلام) ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام بر همه مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود، ولایت دارد؛ یعنی، اوامر حکومتی او درباره همه نافذ و جاری است و می تواند قاضی و والی نصب و عزل کند. همین ولایتی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست... در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین تر باشد؛ یکی والی و دیگری والی تر باشد.<sup>۵۹</sup>

■ عده ای سعی می کنند ولایت فقیه را به معنای حکومت مطلقه فردی معرفی کنند؛ این دروغ است. ولایت فقیه - طبق قانون اساسی

ما - نافی مسئولیت‌های ارکان مسئول کشور نیست. مسئولیت دستگاه‌های مختلف و ارکان کشور غیرقابل سلب است. ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است؛ این اساسی‌ترین و محوری‌ترین مفهوم و معنای ولایت فقیه است.<sup>۶۰</sup>

• ولایت فقیه ولایت بر امور است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود، نظارت کند بر مجلس، بر رئیس جمهور که مبدا یک پای خطایی بردارد، نظارت کند بر نخست وزیر که مبدا یک کار خطایی بکند، نظارت کند بر همه دستگاه‌ها، بر ارتش که مبدا یک کار خلافی بکند. جلو دیکتاتوری را ما می‌خواهیم بگیریم، نمی‌خواهیم دیکتاتوری باشد، می‌خواهیم ضد دیکتاتوری باشد، ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است نه دیکتاتوری.<sup>۶۱</sup>

■ رهبر امت اسلامی شخص امام خمینی است. و هیچ فرقی بین ملت ایران و ملت عراق در ولاء امام و در تقلید از امام و در لزوم تبعیت از خط امام نیست. هر کس جز این بگوید، معنای فقاقت، معنای ولایت فقیه، معنای ولایت امام را درک نکرده. آنی که مال یک مرز جغرافیایی است، یک رئیس جمهور است، یک نخست‌وزیر است، آنی که عرف بین‌المللی یا فرض کنید که قراردادهای سنتی و غیره وادار می‌کند که بایستی دخالت نکند، آن رئیس جمهور است؛ آن نخست وزیر است؛ آن دولت است؛ نه امام. امام یعنی مرجع تقلید؛ امام یعنی آن کسی که از اسلام سخن می‌گوید؛ او مرز جغرافیایی نمی‌شناسد. آنچه که تبعیت از او را ایجاب می‌کند، او اسلام است. اسلام که مال یک مرز جغرافیایی نیست. مگر اسلام ایران، غیر از اسلام عراق و غیر از اسلام افغانستان و غیر از اسلام پاکستان و غیر از اسلام سوریه و غیر از اسلام جاهای دیگر است. اگر

» با فهمی که ما از این آیه داریم، با فهمی که اجتهاد و فقاقت ما از این آیه دارد، مال همه

مسلمان‌ها است، پس ولایت امام امت هم مال همه امت است. امت اسلامی که فقط ملت ایران نیستند. ملت ایران، سی‌چهل میلیون آدم هستند، توی این محدوده جغرافیایی زندگی می‌کنند. معنی ندارد توی یک جامعه اسلامی بزرگ، دو امام؛ دو واجب‌الاطاعه. بنابراین، همان نسبتی که امام با ملت ایران دارد، همان نسبت را عیناً امام با ملت عراق دارد؛ این خط را فراموش نکنید. این «مفترق‌الطریق»<sup>۶۱</sup> بین راه خط امام، راه صحیح و راه غیر صحیح. سیاست‌بازان، مدعیان، بلندپروازان، سلطه‌طلبان در این جای قضیه خدشه می‌کنند تا بتوانند خط لیبرالیسم و خطوط قومی و شیوعی و غیره ذلک را در عراق بیاورند سر کار. اگر می‌خواهید دچار آن بلیه‌ها نشوید، خط مستقیم این است؛ خط رهبری امام امت و لاغیر.<sup>۶۲</sup>

■ حدود ولایت و حاکمیت فقیه، همان حدود فقه است؛ تا هر جای زندگی بشر که فقه اسلامی - یعنی احکام الهی - گسترده است، ولایت و حاکمیت فقیه هم تا همان جا گسترده است و چون می‌دانیم که فقه اسلامی هیچ امری از امور زندگی بشر را از حکم الهی بیرون نمی‌داند و همه مسائل سیاسی، اقتصادی، فردی، اجتماعی، مشمول حکم الهی است، پس حاکمیت ولی فقیه هم شامل همه امور فردی و امور اجتماعی و امور سیاسی و امور اقتصادی و امور نظامی و امور بین‌المللی و همه چیزهایی است که در قلمرو حکم اسلامی و شرعی است.<sup>۶۳</sup>

## ۲-۲. دلایل مطلقه بودن ولایت فقیه

### ۲-۲-۱. مسئولیت ولی فقیه؛ همان مسئولیت حکومت نبوی

● همین ولایتی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست.<sup>۶۴</sup>



● قضیه ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله است و اینها از ولایت رسول الله هم می‌ترسند. شما بدانید که اگر امام زمان (سلام الله علیه) حالا بیاید، باز این قلم‌ها مخالفند با او و آنها هم بدانند که قلم‌های آنها نمی‌تواند مسیر ملت ما را منحرف کنند. آنها باید بفهمند اینکه ملت ما بیدار شده است و مسائلی که شما طرح می‌کنید ملت می‌فهمد، متوجه می‌شود، دست و پا نزنید، خودتان را به ملت ملحق کنید، بیایید در آغوش ملت.<sup>۶۵</sup>

● این توهّم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بیشتر از حضرت امیر (علیه‌السلام) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (علیه‌السلام) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بیش از همه عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر (علیه‌السلام) از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه (صلوات الله علیهم) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است.<sup>۶۶</sup>

● وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم‌السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهّم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (علیهم‌السلام) و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به

وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است.<sup>۶۷</sup>

## ۲-۲-۲. اختیارات ولی فقیه؛ ابزار لازم برای تحقق اهداف عالی

### اسلام

● اسلام به قانون نظر «آلی» دارد؛ یعنی آن را آلت و وسیله تحقق عدالت در جامعه می‌داند؛ وسیله اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می‌داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مهذب است. وظیفه مهم پیغمبران اجرای احکام بوده، و قضیه نظارت و حکومت مطرح بوده است.<sup>۶۸</sup>

■ در همه زمینه‌ها و از جمله در زمینه فعالیت‌های اقتصادی، دست دولت اسلامی و حاکم اسلامی باز است؛ البته حاکم اسلامی - یعنی امام و ولی فقیه - که ایشان می‌توانند اختیاری را که متعلق به ایشان هست، به قوه مجریه یا به قوه قضائیه یا به بقیه عناصر و افرادی که در جامعه اسلامی هستند، اعطا کنند و دولت اسلامی و دستگاه اجرایی اسلامی، به اتکاء اختیارات امام، می‌تواند در جامعه اسلامی اعمال قدرت بکند، جلوی ظلم را بگیرد، جلوی بَغی را بگیرد - که این ملاک نظام اسلامی است که می‌فرماید: «

«خداي متعال فرمان مي‌دهد نسبت به

عدالت و نيکي کردن و کمک کردن به نزديکان،»

«از فحشاء از منکرات و از بغي نهي مي‌کند - بغي، يعني

همين ظلم کردن؛ تعدی کردن؛ از حقوق خود تجاوز کردن؛ طغيان کردن؛ اموال ديگران را به ناحق و ظلم غصب کردن؛ به مردمی که به کار آنها محتاج هستند، تعدی کردن؛ طبقه مستمند و محروم و مستضعف جامعه را پايمال کردن. خب! امر خدا، فقط امر زبانی نیست؛ نهي خدا، فقط نهي ارشادی نیست؛ امر و نهي خدا، يعني دوام جامعه اسلامی؛ اين است. اين، جز با اختیارات حکومت اسلامی

و دستگاه اجرایی و دولت اسلامی امکان پذیر نیست.<sup>۶۹</sup>

● عهده‌دار شدن حکومت فی حد ذاته شأن و مقامی نیست؛ بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) درباره نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس فرمود: این کفش چقدر می‌ارزد؟ گفت: هیچ! فرمود: فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم ارزش تر است؛ مگر اینکه به وسیله فرماندهی و حکومت بر شما بتوانم حق (یعنی قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم؛ و باطل (یعنی قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم. پس، نفس حاکم شدن و فرمانروایی وسیله‌ای بیش نیست. و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدف‌های عالی نیاید، هیچ ارزش ندارد. لذا در خطبه نهج البلاغه می‌فرماید: «اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به این کار نشده بودم، آن را (یعنی فرماندهی و حکومت را) رها می‌کردم» بدیهی است تصدی حکومت به دست آوردن یک وسیله است؛ نه اینکه یک مقام معنوی باشد؛ زیرا اگر مقام معنوی بود، کسی نمی‌توانست آن را غصب کند یا رها سازد. هرگاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می‌کند؛ و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می‌شود. بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده، خیال می‌کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه (علیهم‌السلام) شأن و مقامی است، که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا به هم می‌خورد. حال آنکه نخست وزیر شوروی یا انگلیس و رئیس جمهور امریکا حکومت دارند، منتها کافرند. کافرند، اما حکومت و نفوذ سیاسی دارند؛ و این حکومت و نفوذ و اقتدار سیاسی را وسیله کامروایی خود از طریق اجرای قوانین و سیاست‌های ضد انسانی می‌کنند.

ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم

استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد؛ منتها چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند.<sup>۷۰</sup>

● اساساً حکومت کردن و زمامداری در اسلام یک تکلیف و وظیفه الهی است که یک فرد در مقام حکومت و زمامداری، گذشته از وظایفی که بر همه مسلمین واجب است، یک سلسله تکالیف سنگین دیگری نیز بر عهده اوست که باید انجام دهد.<sup>۷۱</sup>

### ۲-۲-۳. ولایت فقیه؛ حکومت قانون خدا، نه شخص فقیه

● آن فقیه‌ای که برای امت تعیین شده است و امام امت قرار داده شده است، آن است که می‌خواهد این دیکتاتوری‌ها را بشکند و همه را به زیر بیرق اسلام و حکومت قانون بیاورد. اسلام، حکومتش حکومت قانون است، یعنی قانون الهی، قانون قرآن و سنت است و حکومت، حکومت تابع قانون است، یعنی خود پیغمبر هم تابع قانون، خود امیرالمؤمنین هم تابع قانون، تخلف از قانون یک قدم نمی‌کردند و نمی‌توانستند بکنند.<sup>۷۲</sup>

● این حرف‌هایی که می‌زنند که: «خیر! اگر چنانچه ولایت فقیه درست بشود، دیکتاتوری می‌شود»، از باب اینکه اینها ولایت فقیه را نمی‌فهمند چیست... اینها اگر یک رئیس جمهور غربی باشد، همه اختیارات [را] دستش بدهند، هیچ مضایقه‌ای ندارند و اشکالی نمی‌کنند، اما اگر یک فقیه‌ای که یک عمری را برای اسلام خدمت کرده، علاقه به اسلام دارد، با آن شرایطی که اسلام قرار داده است که نمی‌تواند یک کلمه تخلف بکند، [مخالفت می‌کنند]. اسلام دین قانون است، قانون، پیغمبر هم خلاف نمی‌توانست بکند؛ نمی‌کردند؛ البته نمی‌توانستند بکنند. خدا به پیغمبر می‌گوید که اگر یک حرف خلاف بزنی، رگ و تینت [را] قطع می‌کنم. حکم قانون است؛ غیر از قانون الهی کسی حکومت ندارد؛ برای هیچ کس حکومت نیست؛ نه فقیه و نه غیر فقیه؛ همه تحت قانون عمل می‌کنند؛ مجری قانون

هستند همه؛ هم فقیه و هم غیر فقیه همه مجری قانونند. فقیه، ناظر بر این است که اینها اجرای قانون بکنند؛ خلاف نکنند؛ نه اینکه می‌خواهد خودش یک حکومتی بکند؛ می‌خواهد نگذارد این حکومت‌هایی که اگر چند روز بر آنها بگذرد، برمی‌گردند به طاغوتی و دیکتاتوری، می‌خواهد نگذارد بشود. زحمت برای اسلام کشیده شده؛ خون‌های جوان‌های شما در راه اسلام رفت، حالا ما دوباره بگذاریم که اساسی که اسلام می‌خواهد درست بکند و زمان امیرالمؤمنین بوده و زمان رسول الله (صلی الله علیه و سلم) بوده؛ بگذاریم اینها را برای خاطر چهار تا آدمی که دور هم جمع می‌شوند و پاهایشان را روی هم می‌اندازند... چای و قهوه می‌خورند و قلمفرسایی می‌کنند: مگر ما می‌توانیم اینها را [بپذیریم]؟! مگر ما می‌توانیم؟ قدرت جائر است؛ برای کسی - برای یک مسلمان - که تمام این خون‌هایی که ریخته شده، هدر بدهد و اسلام را بگذاریم کنار؟ و چیزهایی هم که [می‌گویند که:] «یک همچو ولایت فقیه‌ی نداریم»، خوب شما نمی‌دانید؛ شما فقیه را اطلاع بر آن ندارید که می‌گویند ولایت فقیه نداریم. ولایت فقیه از روز اول تا حالا بوده؛ زمان رسول الله تا حالا بوده. این حرف‌ها چه است که می‌زنند اینها؛ همه این اشخاص غیر مطلع بر فقه؟<sup>۷۳</sup>

■ اگر چنانچه جامعه مدنی، یعنی جامعه مدینه‌النبی، خب ولایت فقیه در جامعه مدینه‌النبی در رأس همه امور است. چون در مدینه‌النبی حکومت، حکومت دین است و ولایت فقیه هم به معنای ولایت یک شخص نیست؛ حکومت یک شخص نیست؛ حکومت یک معیار است؛ می‌دانید، یک شخصیت است در واقع. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هر جایی که تحقق پیدا بکند، او این خصوصیت را پیدا می‌کند که می‌تواند در جامعه به وظایفی که برای ولی فقیه معین شده رسیدگی بکند، و مهم این است - که به نظر من به این نکته بایستی توجه کرد و به او باید

افتخار کرد - که برخلاف همه مقررات عالم در باب حکومت، که حاکمیت‌ها را یک حالت غیرقابل خدشه قرار می‌دهند در قوانین و اینها، در نظام اسلامی، آن کسی که به عنوان ولی فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسئولیت او مبتنی بر معیارها است، اگر چنانچه این معیارها را از دست داد به خودی خود ساقط می‌شود؛ توجه می‌کنید؛ یعنی به خودی خود ساقط است. وظیفه مجلس خبرگان تشخیص این قضیه است. اصلاً اگر تشخیص دادند، می‌فهمند که بله! ولی فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می‌فهمند که ولی فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولی فقیه. محتاج نیست عزلش کنند، خودش منعزل می‌شود؛ توجه می‌کنید. این خیلی نکته بنظر ما مهمی است.<sup>۷۴</sup>

● خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که اگر چنانچه یک تخلفی بکنی، یک چیزی را به من نسبت بدهی، تو را اخذ می‌کنم، وتینت<sup>۱</sup> را قطع می‌کنم. اسلام دیکتاتوری ندارد، اسلام همه‌اش روی قوانین است و آن کسانی که پاسدار اسلامند، اگر بخواهند دیکتاتوری کنند، از پاسداری ساقط می‌شوند به حسب حکم اسلام.<sup>۷۵</sup>

● شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای «مجلس قانونگذاری»، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد، «مجلس برنامه‌ریزی» وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد؛ و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.

مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده، توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در

صورتی که در حکومت‌های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می‌نمایند هر چه خواستند به نام «قانون» تصویب کرده، سپس بر همه مردم تحمیل می‌کنند. حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان شده است. اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خلافت را عهده‌دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است، «... نه اینکه به

رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید - چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند - خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند. پس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به حکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود، یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود.

باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است، و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ولات داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرؤوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم

متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هم به حکم خدا است که می‌فرماید: «و اطیعوا الرسول» (از پیامبر پیروی کنید). پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوا الامر» نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: «

« رأی اشخاص، حتی رأی رسول

اکرم (صلی الله علیه و آله)، در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد: همه تابع اراده الهی هستند.<sup>۷۶</sup>

● جمهوری اسلامی یعنی اینکه رژیم به احکام اسلامی و به خواست مردم عمل کند و الان رژیم رسمی ما جمهوری اسلام است و فقط مانده است که احکام، همه احکام اسلامی بشود. مجرد بودن رژیم اسلامی مقصود نیست، مقصود این است که در حکومت اسلام، اسلام و قانون اسلام حکومت کند، اشخاص برای خودشان و به فکر خودشان حکومت نکنند، ما می‌خواهیم احکام اسلام در همه جا جریان پیدا کند و احکام خدای تبارک و تعالی حکومت کند. در اسلام حکومت، حکومت قانون، حتی حکومت رسول الله و حکومت امیرالمؤمنین، حکومت قانون است. یعنی قانون خدا آنها را تعیین کرده است، آنها به حکم قانون واجب الاطاعه هستند پس حکم از آن قانون خداست و قانون خدا حکومت می‌کند. در مملکت اسلامی باید قانون خدا حکومت کند و غیر قانون خدا هیچ چیز حکومتی ندارد. اگر رئیس جمهوری در مملکت اسلامی وجود پیدا بکند، این اسلام است که او را رئیس جمهور می‌کند، قانون خداست که حکمفرماست. در هیچ جا در حکومت اسلامی نمی‌بینید که خود سری باشد حتی رسول الله از خودشان رایبی نداشتند، رای قرآن بوده است، وحی بوده، هر چه می‌فرموده از وحی سرچشمه می‌گرفته است و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گفتند و همین طور حکومت‌هایی که حکومت اسلامی هستند، آنها تابع قانونند، رأی آنها قانون اسلامی است و حکومتشان حکومت الله.<sup>۷۷</sup>



● چون حکومت اسلام، حکومت قانون است، قانون‌شناسان، و از آن بالاتر دین‌شناسان، یعنی فقها، باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرایی و اداری و برنامه‌ریزی کشور مراقبت دارند. فقها در اجرای احکام الهی امین هستند. در اخذ مالیات، حفظ مرزها، اجرای حدود امینند. نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند، یا در اجرای آن کم و زیاد شود. اگر فقیه بخواهد شخص زانی را حد بزند، با همان ترتیب خاص که معین شده باید بیاورد در میان مردم و صد تازیانه بزند. حق ندارد یک تازیانه اضافه بزند، یا ناسزا بگوید، یک سیلی بزند، یا یک روز او را حبس کند. همچنین اگر به اخذ مالیات پرداخت، باید روی موازین اسلام، یعنی بر وفق قانون اسلام عمل کند. حق ندارد یک شاهی اضافه بگیرد. نباید بگذارد در بیت‌المال هرج و مرج واقع شود، و یک شاهی ضایع گردد. اگر فقیهی بر خلاف موازین اسلام کاری انجام داد «نعوذ باللّه» فسقی مرتکب شد، خود به خود از حکومت منعزل است، زیرا از امانتداری ساقط شده‌است. حاکم در حقیقت قانون است. همه در امان قانونند، در پناه قانون اسلامند. مردم و مسلمانان در دایره مقررات شرعی آزادند، یعنی بعد از آنکه طبق مقررات شرعی عمل کردند، کسی حق ندارد بگوید اینجا بنشین یا آنجا برو. این حرف‌ها در کار نیست. آزادی دارند و حکومت عدل اسلامی چنین است. مثل این حکومت‌ها نیست که امنیت را از مردم سلب کرده‌اند. هر کس در خانه خود می‌لرزد که شاید الان بریزند و کاری انجام دهند.<sup>۷۸</sup>

■ در جامعه‌ای که مردم اعتقاد به خدا دارند و اعتقاد به دین و شریعت اسلامی دارند حاکم و ولی امر باید کسی باشد که تجسم مکتب باشد. یعنی حکومت او حکومت مکتب باشد. البته نوع حکومت او هم با نوع حکومت‌های معمولی در عالم متفاوت است. حکومت او حکومت جبر و زور نیست. حکومت اخلاق است، حکومت دین است، حکومت حکمت است، حکومت معرفت است، حکومت

برادری است؛ یعنی امام و ولی امر در جامعه اسلامی با انسان‌های دیگر برادر است. با آنها با عاطفه برادری و با رابطه برادری زندگی می‌کند. این حکومت که حکومت ولی امر و حکومت مکتب در جامعه اسلامی است باید در همه مراکز اساسی و مهم این جامعه تجسم پیدا بکند که بر حسب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همان طوری که گفته شد در قوه قضائیه، در قوه مقننه و در قوه مجریه تجسم پیدا می‌کند. این پایه و اساسی است برای همه مباحث اجتماعی که ان شاء الله به تدریج این مباحث باید به عرض شما برادران و خواهران برسد و در همه این مباحث آن چه مورد توجه است این است که همه مسائل اجتماعی در جامعه اسلامی از پایه توحید، از پایه اعتقاد به خدا و اعتقاد به روز جزا و نظارت خدا و نماینده دین خدا در جامعه از این پایه باید نشأت بگیرد و ما امیدوار هستیم که جامعه اسلامی ما بتواند با حرکت به سمت اهداف عالی اسلام، فقه اسلامی را به طور کامل در همه شؤون و همه کیفیات زندگی خود به اجرا برساند و ان شاء الله حضور ولی فقیه و نظام ولایت فقیه ما را به سمت حاکمیت روزافزون اسلام در امور اجتماعی و فردی ما سوق بدهد و این یک آینده‌ای است که در انتظار آن آینده باید بود و برای آن باید کوشش کرد و سعی کرد. امروز برای مسئولان کشور و دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی تقوای اساسی در عالم سیاست و در عالم حرکت اجتماعی عبارت است از اینکه این حرکت جامعه اسلامی به سمت این احکام الهی باشد. یعنی هم قوه مجریه و هم قوه قضائیه و هم قوه مقننه همه کوشش و همه قدرت قانونی خودشان را به کار ببرند تا جامعه به سمت یک کیفیت اسلامی کامل ان شاء الله سوق پیدا کند.<sup>۷۹</sup>

■ حکومت اسلامی، حکومت قرآن و حکومت فقه و فقیه و حکومت علم و عدل است. حکومت برای گسترش آرمان‌های اسلامی است. تشکیل حکومت اسلامی، آرزوی همه اولیاءالله در طول تاریخ

بوده‌است... کسانی که خود را بنده مطیع خدا می‌دانند، برای تحقق اهداف خدایی تلاش می‌کنند و صبح و شام در مقابل پروردگار پیشانی خضوع به خاک می‌سایند که به آنها توفیق دهد خدمتگزار دین او باشند.<sup>۸۰</sup>

## ۲-۳. حکم ولی فقیه؛ اولیه یا ثانویه؟

■ کار ولی فقیه چیست در جامعه؟ کار ولی فقیه عبارت است از اداره جامعه. البته بر مبنای اسلام، شکی در این نیست؛ اما آن جاهایی که مصالح اسلامی را، مصالح اجتماعی را، ولی فقیه تشخیص می‌دهد، بر طبق مصلحت یک دستوری صادر می‌کند، آن دستور حکم الله است؛ آن دستور خودش یک دستور شرعی است. ولی فقیه چه با اتکاء به دلیل عقلی قطعی و چه با اتکاء به ادله شرعی، یک مصلحتی را برای جامعه تشخیص می‌دهد، آن مصلحت را اعمال می‌کند، آن می‌شود حکم الله و برای همه مردم این حکم، واجب اطاعه است؛ که معنای این جمله‌ای هم که در بیانات بزرگان تکرار شد - که حکومت از احکام اولیه است - همین است. اصل حکومت از احکام اولیه است و احکام حاکم اسلامی هم حکم اولی است؛ یعنی حکم ثانوی به معنای اینکه تابع ضرورت‌ها باشد، نیست.<sup>۸۱</sup>

■ فقه اسلامی دارای احکامی است که از لحاظ اهمیت یکسان نیستند. در این گستره وسیعی که فقه اسلامی دارد - که شاید هزاران موضوع و صدها عنوان مهم در آن هست - بعضی بر بعضی دیگر ترجیح دارند؛ یعنی اگر در جایی دو حکم شرعی لازم باشد که با هم قابل جمع هم نباشد و نتوان به هر دو حکم شرعی عمل کرد، یکی از آن دو حکم را قهراً باید بر دیگری ترجیح داد؛ کدام را ترجیح می‌دهیم؟ آن حکمی که اهمیت بیشتری دارد؛ حیاتی‌تر است؛ فوری‌تر است؛ جهات گوناگونی در آن هست که بر دیگری ترجیح دارد. از باب مثال حالا بخواهیم محاسبه کنیم مثلاً در میان احکام اسلامی، یک حکمی وجود دارد که عبارت است از «حرمت تسلیم

جامعه اسلامی در مقابل دشمنان خارجی» و «عدم جواز تسلط بیگانگان بر جامعه اسلامی». خب! این یک حکم فقهی است؛ این که خارج از فقه نیست! حالا اگر در جایی که تسلط بیگانگان بر جامعه اسلامی وجود دارد، مسلمان‌ها بخواهند به این حکم اسلامی عمل کنند، چه کار باید بکنند؟ چگونه بایستی اقدام بکنند؟ باید مجاهدت کنند؛ باید جان و مال بدهند؛ باید بسیاری از مضیقه‌ها را برای خودشان قبول کنند. در خلال این وظایفی که باید انجام بدهند، ای بسا برخی از واجبات دیگر اسلامی تحت الشعاع قرار خواهد گرفت و ممکن نخواهد بود که آن واجبات را ما عمل بکنیم. مثلاً حفظ جان یک واجب شرعی است، حفظ مال دیگران و مالکیت دیگران یک واجب شرعی است؛ اما آن جایی که مسئله تسلط بیگانگان مطرح است و این واجب در میان است، آن واجبات دیگر تحت الشعاع قرار خواهد گرفت و لازم است که ما این تکلیف شرعی را بر دیگر تکالیف ترجیح بدهیم. یا آنجایی که حفظ نظام اسلامی مثلاً اقتضاء می‌کند که ما از برخی از تکالیف فرعی صرف نظر کنیم؛ حفظ نظام اسلامی یکی از احکام فقه است؛ این که خارج از فقه اسلامی نیست؛ فقه فقط طهارت و نجاست و احکام فردی و جزئی که نیست؛ حفظ اسلام، حفظ نظام اسلامی، یکی از واجبات فقهی است؛ یکی از تکالیف شرعی است. در مواردی، اگر ما بخواهیم نظام اسلامی را حفظ بکنیم، شاید لازم بشود یکی، دوتا، ده تا از واجباتی را که اهمیت کمتری دارد، فدای این واجب بکنیم. یا مثلاً حفظ رفاه عمومی در جامعه یا امنیت عمومی در جامعه، یک واجب شرعی است و یکی از احکام فقهی است؛ این هم جزو فقه است. شاید در جایی برای این که ما رفاه را - رفاه عمومی را - در جامعه تامین کنیم، احتیاج به این باشد که برخی از واجبات دیگر را زیر پای این واجب بگذاریم؛ فدای این واجب بکنیم. یا امنیت جامعه را اگر ما بخواهیم تامین کنیم، شاید لازم باشد گاهی یک، دو، بیشتر از واجبات و احکام شرعی را قربانی این واجب بکنیم. چرا؟ چون این

واجب مهم‌تر است. بنابراین می‌بینید که در میان احکام فقهی همه یکسان نیستند. به عنوان یک مثالی که در تاریخ همه‌تان هم شناختید و می‌دانید، در تاریخ نزدیک به خود ما، همین مسئله حرمت تنباکویی را که میرزای بزرگ شیرازی (علی الله المقامه) فتوای آن را صادر کرد و حکم داد، می‌توانید به عنوان یک مثال مورد نظر بگیرید. خب اگر از یک عالمی سؤال می‌کردند در آن روز که رفتن و خریدن تنباکو و کشیدن این تنباکو چه طور است؟ احکام رسال‌های و فقهی تصریح دارد به این که کشیدن تنباکو حرام نیست. فتوای فقهای اصولی ما هم همه همین بوده؛ لکن ناگهان یک فتوایی صادر می‌شود از یک عالم - که این حکم به معنای اصطلاحی هم نیست که موضوع را تعیین می‌کند، بلکه فتواست، منتهی یک حکم حکومتی است؛ یک حکم ولایتی است، که در آن روز چون اسلام قوت داشت، اگر چه حاکم اسلامی فقیه نبود، اما فقیه می‌توانست اعمال نفوذ بکند. چون این فقیه می‌داند که یک کمپانی انگلیسی آمده و همه موجودی و همه مزارع تنباکو و توتون و همه امکانات مربوط به این را با دولت آن روز ایران معامله کرده و این مقدمه یک سلطه اقتصادی و سیاسی بر جامعه اسلامی است و این حرام است و سلطه کمپانی انگلیسی بر جامعه اسلامی جایز نیست، برای این که این فعل حرام انجام نگیرد، برای این که جامعه اسلامی از سلطه اقتصادی بیگانه رها بشود یا به دام او نیافتد، ایشان یک حلالی را که به حسب ظاهر شرع حلال است، حرام می‌کنند؛ می‌گویند کشیدن تنباکو حرام است و هیچ کس از علمای آن روز هم - آن کسانی که آگاه بودند و بصیر بودند - این فتوا را به معنای از بین بردن فقه اسلامی ندانستند؛ حالا شاید افراد کج‌سلیقه یا بی‌خبر و غافل همان روزها هم نقی این گوشه و آن گوشه می‌زدند، لکن افرادی که میرزا را می‌شناختند، افرادی که با مسائل فقهی و با نظام فقهی اسلام آشنا بودند، به خوبی می‌فهمیدند که این یک حکم فقهی است؛ این یک واجب شرعی است. پس ببینید که وقتی امر،

دائر است بین دو تا حکم شرعی که یکی، آن قدر اهمیت دارد، اما دیگری آن اهمیت را ندارد، آن کسی که بصیر است، فقیه است، زمان را می‌شناسد، مسائل را می‌داند، از سیاست مطلع است، از دشمنی‌ها مطلع است، او می‌تواند یکی از این دو حکم را بر دیگری ترجیح بدهد؛ کدام را ترجیح خواهد داد؟ آن که اهمیت بیشتری دارد؛ و این باب ترجیح اهمّ بر مهم در اصول فقه ماست که در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود و روی آن بحث می‌شود و این در همه جا جاری است؛ یعنی در هر جایی که دو تا حکم با یکدیگر مزاحمت بکنند، هر کدام از آنها که مهم‌تر باشد، او را فقیه بر آن دیگری ترجیح خواهد داد؛ منتهی «شناختن حکم مهم‌تر» کار همه کس نیست؛ یک کسی باید باشد که اولاً با گستره فقه آشنا باشد، فقه اسلامی را بشناسد، مصالح را هم بداند؛ هر کسی هم که فقه را دانست و فقیه بود، نمی‌تواند تشخیص بدهد؛ ای بسا فقهایی که از مسائل زمان مطلع نباشند؛ آگاه نباشند؛ ترجیح یک حکم بر حکم دیگر را اصلاً توجه نکنند و درک نکنند؛ آنها نمی‌توانند این کار را بکنند. اما در جامعه اسلامی، آن کسی که ولیّ امت هست و رهبر جامعه است و فقیه است و بصیر است و عادل است، تابع هوای نفس خودش نیست، تابع چیزهای شخصی نیست، او مصالح مسلمین را نگاه می‌کند؛ خب دو تا واجب شرعی است، یا یک واجب و یک حرام است، یا یک واجب و یک شیء مباح است - احکام شرعی مباحش هم باید مباح باشد؛ نمی‌شود مباح را هم تغییر داد به غیر مباح - اما آن جایی که معارضه باشد، آن مباح را حرام می‌کند، به خاطر یک مصلحت دیگر؛ آن واجب را حرام می‌کند، به خاطر یک مصلحت دیگر؛ آن حرام را واجب می‌کند، به خاطر یک مصلحت دیگر. این در حقیقت ترجیح دادن یک حکم شرعی است بر یک حکم دیگر، به خاطر مهم‌تر بودن آن؛ این، آن احکام ولایتی است. پس توجه می‌کنید که احکام ولایتی و حکمی که از روی مصلحت ولی فقیه صادر می‌کند، آن در حقیقت، به معنای احیاء فقه است. بعضی

آدم‌های کوتاه نظر، ممکن است فکر کنند که اگر حکم مصلحتی صادر شد و یک حکم شرعی ظاهری از بین رفت - یا موقتاً یا برای بلند مدت - پس فقه چه شد؟! فقه پایمال شد؟ نه! فقه پایمال نشد؛ فقه احیاء شد. چون همان حکمی هم که ترجیح داده می‌شود و لازم الاجرا می‌شود، آن هم حکم فقهی است؛ یعنی آن جایی که ولی فقیه دستور می‌دهد که مسلمان‌ها لازم است که مثلاً اموال خودشان را، یا فلان مقدار از مال خودشان را برای یک مقصود مهمی بدهند، خب » « این یک حکم شرعی است، شکی

نیست مردم بر مال خودشان مسلط‌اند و کسی حق ندارد مال آنها را از آنها بگیرد، اما آن مصلحتی که ایجاب کرده است که مال همین مردمی که بر مالشان مسلط هستند، از آنها گرفته بشود و صرف یک امری بشود، آن مصلحت چیست؟ مثلاً دفاع از اسلام، دفاع از نظام اسلامی یا حفظ رفاه قشرهای محروم، یا حفظ امنیت جامعه. این مصلحت - که خود این هم یک مصلحت شرعی است و یک حکم فقهی است - این اهمیتش بیشتر از » «

در این موارد است.

یا فرض بفرمایید در مثال دیگر، حاکم اسلامی دستور می‌دهد که فلان کشت را در زمین‌های خودتان نکنید، یک وقتی است که مثلاً جامعه اسلامی به گندم نیاز دارد، فرض کنید یک شرایطی پیش بیاید که جامعه اسلامی مایحتاج مبرمی به غلات داشته باشد؛ به گندم و جو مثلاً داشته باشد، اینجا حاکم اسلامی دستور خواهد داد که هر کسی که مزرعه‌ای دارد یا مزرعه‌ای با این شرایط یا در این جاهای خاص دارد، ممنوع است از این که چیز دیگری کشت کند و موظف است که فقط گندم یا جو کشت کند. خب، اینجا است که کسی بیاید بگوید: آقا! من مالک این زمین بودم و اختیار ملک خودم را داشتم؛ من می‌خواهم به جای گندم، مثلاً هندوانه کشت کنم.»

بله! تسلط بر ملک خود و زمین خود و اختیار کشت، این یک حکم شرعی است؛ اما حفظ نظام جامعه، حفظ رفاه جامعه - که اگر گندم به آن نرسد، این نظام، این رفاه از بین خواهد رفت - این هم یک حکم شرعی است و این مهم‌تر از آن است. اینجا حاکم اسلامی دستور می‌دهد که مثلاً در فلان جاه، در فلان مناطق با فلان شرایط، هیچ کس حق ندارد که غیر از این مواد، چیز دیگری را کشت کند. یا مثلاً اگر حاکم اسلامی بگوید: کسی حق ندارد کشت خشخاش بکند، اگر کسی بگوید آقا خشخاش یک کشتی است؛ من می‌خواهم در زمین خودم خشخاش کشت کنم! حاکم می‌تواند بگوید: نه! امنیت عمومی جامعه و سلامت عمومی جامعه به هم خواهد خورد؛ اگر کسی پولش را بدهد و مواد مخدر را مثلاً خرید و فروش کند، یا مواد مخدر را تولید بکند، یا مواد مخدر را نگه بدارد، سلامت جامعه تهدید خواهد شد و حفظ سلامت جامعه یک واجب شرعی است؛ یک حکم فقهی است و ولی فقیه اهمیت این حکم فقهی را بیشتر می‌داند از اهمیت مالکیت شما بر پولت یا بر زمینت که می‌خواهی حالا مثلاً خشخاش کشت بکنی؛ لذا این را بر آن ترجیح می‌دهد و اعلام می‌کند که جایز نیست و حرام است فلان کشت؛ فلان معامله؛ فلان کار.

پس همان‌طور که مشاهده می‌شود، احکام حکومتی از مجموعه فقه عظیم اسلامی بیرون نیست. این اشتباه است که ما خیال کنیم کسی با مطالعه رساله عملیه و توضیح المسائل خواهد توانست احکام گوناگون فقهی را و آن که مهم‌تر است، آن که اهمیتش کمتر است، ترجیح بدهد؛ این جور نیست. آن کسی که فقیه است، احکام اسلامی را می‌داند، مهم بودن و مهم‌تر بودن را در میان احکام فقهی تشخیص می‌دهد، او قادر است که ارزیابی کند و بداند کدامیک از اینها از دیگری مهم‌تر است و این اختیار مخصوص ولی فقیه است. بعضی به ذهنشان ممکن است این جور بیاید که: خب، اگر ما آمدیم حکم مصلحتی و حکم ولایتی را باب کردیم، هر کسی در هر گوشه



مملکت وقتی بنای اجرای احکام شرعی بشود، بگوید: آقا! من مصلحت نمی‌دانم؛ مصلحت این است که این حکم اجرا نشود. پس این احکام الهی تکلیفش چه خواهد شد؟ اصلاً مسئله این نیست که کسی تشخیص بدهد که این حکم مصلحت دارد یا ندارد؛ تشخیص مصلحت به عهده ولی فقیه است، یا کسی که او منصوب کند، یا کسی او تعیین بکند. این جور نیست که هر کسی بتواند در مواجهه با هر یک از احکام شرعی، بگوید که من مصلحت نمی‌دانم که این حکم انجام بگیرد، بنابراین این حکم فعلاً تعطیل! و آن کاری که مصلحت هست انجام بگیرد؛ به عنوان حکم الهی! این چنین چیزی نیست و چنین اختیاری را هیچ کس ندارد، مگر ولی فقیه و آن کسی که ولی فقیه معین بکند... خواسته‌اند که هیچ مصلحتی از مصالح اسلامی ندیده گرفته نشود و فوت نشود و جامعه اسلامی بر پایه مصالح عالیة اسلامی که در همان فقه وسیع اسلامی مطرح شده.<sup>۸۲</sup>

## ۲-۴. ولایت مطلقه و محدودیت‌ها

■ آن کسی که ولیّ و حاکم مردم است، یک سلطان نیست؛ یعنی عنوان حکومت، از بُعد اقتدار و قدرت او بر تصرف ملاحظه نمی‌شود؛ از بُعد اینکه او هر کاری که می‌خواهد، می‌تواند بکند، مورد توجه و رعایت نیست؛ بلکه از باب ولایت و سرپرستی او، و اینکه ولیّ مؤمنین یا ولیّ امور مسلمین است، این حق یا این شغل یا این سمت مورد توجه قرار می‌گیرد. قضیه حکومت در اسلام، از این جهت مورد توجه است. اگر این مفهوم ولایت و آنچه را که اسلام برای ولیّ و والی به عنوان شرط و وظیفه قرار داده است، بشکافیم - که در کلمات ائمه معصومین در این باب، خیلی حرف‌های آموختنی وجود دارد، و در همین نامه امیرالمؤمنین به مالک اشتر و آن توصیه‌های بزرگ، مفاهیم ارزنده زیادی هست - خواهیم دید که مردمی‌ترین نوع حکومت این است. در فرهنگ بشری - یعنی فرهنگ

آزادیخواهان عالم در طول تاریخ - هیچ چیزی که از حکومت زشت باشد، در مفهوم ولایت وجود ندارد. مفهوم استبداد یا خودسری، به میل خود یا به ضرر مردم تصمیم گرفتن، مطلقاً در معنای ولایت اسلامی نیست. نه اینکه یک شخصی نمی‌تواند به نام ولایت از این کارها بکند؛ خیر! شیاطینی هستند که با همه نام‌های خوب، همه کارهای بد را در دنیا کرده‌اند. مقصود، آموزش و درس و راه اسلامی است. البته کسانی که دلباخته مفاهیم غربی و بیگانه از اسلام هستند، ممکن است حرف‌هایی بزنند، یا تصوراتی بکنند؛ لیکن اینها بر اثر نشناختن مفهوم ولایت است.<sup>۸۳</sup>

■ اینکه می‌گوییم سیاست ما عین دیانت است و دیانت ما عین سیاست است، یک طرف قضیه این است که سیاست و بنیان آن باید براساس دین باشد. روی دیگر سکه هم این است که فعالیت سیاسی نمی‌تواند از معیارها و ضوابط دینی و اخلاقی خارج باشد. کار غیراخلاقی برای کسب قدرت، مطلقاً جایز نیست و کسی را که در صراط مدیریت قرار دارد، از اهلیت و صلاحیت می‌اندازد؛ لذا این ضوابط باید به‌طور کامل در همه رده‌ها رعایت شود. قانون برای رهبری، ریاست جمهوری، مسئولان قوای سه‌گانه و رده‌های مختلف مدیریت، تا رده‌های شوراهای شهر و روستا و دیگر جاها ضوابطی را معین کرده‌است که برخاسته از همان دید و فکر اسلامی است. این ضوابط باید احراز شود. باید تشخیص داده شود که این شرایط در این شخص وجود دارد، بعد او در معرض رأی مردم قرار گیرد، اگر ملاک رأی مردم است؛ یا نصب شود، اگر ملاک، انتصاب است؛ مثل بعضی از مسئولیت‌هایی که وجود دارد.<sup>۸۴</sup>

## ۲-۵. عوامل بازدارنده از استبداد

■ بزرگ‌ترین تعریف برای یک انسان - در معیارهای الهی و اسلامی - عبودیت خداست. «شاهد آن محمدا عبده و رسوله»، «رسول» را بعد از «عبد» ذکر می‌کند. امیرالمؤمنین این است. معنای ولایت در

اصطلاح و استعمال اسلامی، این است؛ یعنی حکومتی که در آن، اقتدار حاکمیت هست، ولی خودخواهی سلطنت نیست، جزم و عزم قاطع هست - که » « - اما استبداد به رأی نیست. کسانی که با حکومت و با ولایت اسلامی، دشمنی می کنند، از این چیزها می ترسند؛ با اسلامش بدند! اسم ولایت را حمل کردن بر مفاهیمی که یا ناشی از بی اطلاعی و بی سوادی و کج فهمی است، یا ناشی از غرض و عناد است! ولایت، یعنی حکومتی که در آن در عین وجود اقتدار، در عین وجود عزت یک حاکم و جزم و عزم و تصمیم قاطع یک حاکم، هیچ نشانه‌ای از استبداد و خودخواهی و خود رأیی و زیاده طلبی و برای خود طلبی و اینها نیست. این، آن نشانه اصلی برای این حکومت است... اینکه من بارها می گویم تا رسیدن به نقطه مطلوب حکومت اسلامی، فاصله داریم - اگرچه با حکومت‌های مادی هم خیلی فاصله داریم؛ اما تا آن نقطه اصلی هم فاصله زیادی داریم - به خاطر این است. هرچه و هر جا که در امر عدالت، در امر محو شدن و هضم شدن در اراده الهی و احکام الهی، کوتاه بیایم، ناشی از ضعف‌های شخصی ماست، و الا حکم اسلامی و ولایت اسلامی این است.<sup>۸۵</sup>

• اینها اصلاً اطلاعی ندارند که قضیه ولایت فقیه چی هست، اصلاً از سر و ته ولایت فقیه سر در نمی آورند که اصلاً چی چی هست، در عین حالی که سر در نمی آورند، می نشینند می گویند اگر بنا باشد که ولایت فقیه بشود دیکتاتوری می شود، کذا می شود. مگر امیرالمؤمنین که ولی امور مردم بود دیکتاتوری بود، مگر خود پیغمبر که ولایت داشت، دیکتاتور بود. مگر بگویند که ولایت برای پیغمبر هم نیست، پیغمبر هم مثل سایر مردم، و از اینها بعید نیست این را بگویند، لکن جرات نمی کنند بگویند. دیکتاتوری کدام است؟! در اسلام همچو چیزی مطرح نیست، اسلام دیکتاتور را

---

۱. هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! (آل عمران: ۱۵۹)

محرک می‌کند، اسلام یک نفر فقیه نخواهد اگر دیکتاتوری بکند از ولایت ساقطش می‌کند. چطور دیکتاتوری می‌گویید می‌کند؟! اسلام و این حرف‌ها را می‌زنید. اگر می‌دانید و می‌گویید، چرا باید در مخالف مسیر ملت سیر نکنید و این مسائل را بگویید. و اگر نمی‌دانید، چرا انسان ندانسته یک حرفی را بزند؛ همین بیخود بدون اینکه بفهمد چی هست مسئله بیاید یک همچو مسائلی را بگوید.<sup>۸۶</sup>

• اسلام غریب است الان، اسلام غریب است، همان‌طور که غربا را نمی‌شناسند؛ یک غریبی وارد یک شهری بشود مردمش نمی‌شناسند؛ اسلام الان غریب است توی ملت‌ها؛ نمی‌شناسند اسلام را. چون نمی‌شناسند اسلام را، احکام اسلام را هم نمی‌دانند، اسلام شناس‌های ما هم اسلام را نمی‌شناسند، نمی‌شناسند این چی هست، وقتی نشناختند خیال کنند که اگر چنانچه - فقیه - حکومت فقیه باشد، حکومت دیکتاتوری است و اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، دیگر هر که خواهد باشد، اگر شمر هم باشد این آقایان اشکالی به آن ندارند؛ فقط فقیه را بهش اشکال دارند. اشکال هم برای این است که از اسلام می‌ترسند، از اسلام ترس دارند. اسلام نمی‌گذارد این حیثیت فاسدها را باقی باشد. اینها می‌ترسند از آن، بعضی‌ها هم گول خوردند - بعضی‌ها متعمدند در این امر، بعضی‌ها هم گول خوردند - والا حکومت اسلامی مثل حکومت علی ابن ابیطالب دیکتاتوری تویش نیست، حکومتی است که به عدل است، حکومتی است که زندگی خودش از زندگی سایر رعیت‌ها بدتر است، آنها نمی‌توانستند مثل او زندگی کنند، او نان جو هم سیر نمی‌خورد، یک لقمه، دو تا لقمه برمی‌داشت با یک خرده نمک می‌خورد. این حکومت اصلاً می‌تواند دیکتاتوری باشد؟ دیکتاتوری برای چه بکند؟ عیش و عشرتی نیست تا اینکه بخواند دیکتاتوری بکند برای او. حکمفرمایی اصلاً در اسلام نیست؛ حکمفرمایی اصلاً در کار نیست. پیغمبر اسلام که رئیس مسلمین و اسلام بود، وقتی که در یک مجلسی

نشسته بودند تو مسجد روی آن حصیرها - معلوم نیست حصیر حسابی هم داشته باشد - آنجا نشسته بودند، دور هم که نشسته بودند، عرب [هایی] که از خارج بودند و نمی شناختند پیغمبر را می آمدند، می گفتند که کدام یکی محمد هستید؟ نمی شناختند؛ برای اینکه حتی یک همچون چیزی هم زیر پیغمبر نبود. حالا ما اشراف هستیم؟! یک همچو حکومتی که بنا باشد اینطوری باشد، یک خانه گلی داشته باشد، یک گلیم هم حتی نداشته باشد، یک حکومتی که یک پوست می گویند داشته است که روزها علوفه شترش را حضرت امیر رویش می ریخته، شبها زیر خودش و فاطمه می انداخته و می خوابیده رویش، اینکه دیکتاتوری نمی تواند باشد. اینهایی که می گویند دیکتاتوری، اسلام را نمی فهمند چی هست؛ فقه اسلام را نمی دانند؛ خیال می کنند ما، هر فقیه، هر چه هم فاسد باشد این حکومت، فقیه اگر پایش را این طور بگذارد، اگر یک گناه صغیره هم بکند از ولایت ساقط است. مگر ولایت یک چیز آسانی است که بدهند دست هر کس؟ اینها که می گویند که دیکتاتوری پیش می آید - نمی دانم - این مسائل پیش می آید، اینها نمی دانند که حکومت اسلامی، حکومت دیکتاتوری نیست. مذهب مقابل اینها ایستاده، اسلام مقابل دیکتاتورها ایستاده و ما می خواهیم که فقیه باشد که جلوی دیکتاتورها را بگیرد؛ نگذارد رئیس جمهور دیکتاتوری کند؛ نگذارد نخست وزیر دیکتاتوری کند؛ نگذارد رئیس مثلاً لشکر دیکتاتوری بکند؛ نگذارد رئیس ژاندارمری دیکتاتوری بکند؛ نه اینکه بخواهیم دیکتاتوری درست کنیم؛ فقیه خواهد چه کند دیکتاتوری را! کسی که زندگی، زندگی عادی دارد و نمی خواهد این مسائل را، دیکتاتوری برای چه می خواهد بکند؟ حکمفرمایی در کار نیست در اسلام. علاوه، حالا در این قانون اساسی که این قدر احتیاط کاری هم شده، آقایان هم این قدر احتیاط کاری کرده اند که یک دفعه مردم بیایند خودشان تعیین کنند یک خبره‌هایی را، این دیکتاتوری است! این خبره‌ها را یکی بیاید بگوید که در یک شهری از این شهرها یک

کسی فشار آورد روی مردم که بیايید به این شخص رأی بدهید، حتی تبلیغات هم نشد، مردم اینها را می‌شناختند، مردم دانستند اینها را. اگر صد دفعه دیگر ما بخواهیم خبرگان تعیین کنیم، یا خود این آقایان تعیین می‌شوند یا یکی مثل اینها. مردم با آزادی — من گمان ندارم در هیچ جای دنیا این‌طور واقع شده باشد — این‌طور [رای] داده باشند؛ مردم این‌طور عاشقانه رأی داده باشند به یک مطلبی؛ هم جمهوری اسلامی‌اش را آن‌طور عاشقانه رأی دادند و [با] آن... اکثریت.<sup>۸۷</sup>

## ۲-۵-۱. عوامل درونی

■ ولایت، یعنی حکومت الهی که هیچ اثری از خودپرستی، سلطنت و اقتدار خودخواهانه در آن وجود ندارد. اگر وجود پیدا کرد، ولایت نیست. فرق بین حکومت و ضمانت‌های الهی با غیر الهی، این است که در ضمانت‌های الهی، ضمانت درونی است. اگر کسی که متصدی مقامی است، شرایط آن را نداشت، به خودی خود این پیوند از او خلع می‌شود. این امر خیلی مهمی است. بنای ولایت الهی، بر هضم شدن در امر و نهی پروردگار است؛ درست نقطهٔ مقابل سلاطین مادی و حکومت‌های بشری.

... معنای ولایت در اصطلاح و استعمال اسلامی، این است؛ یعنی حکومتی که در آن، اقتدار حاکمیت هست، ولی خودخواهی سلطنت نیست، جزم و عزم قاطع هست — که » « — اما استبداد به رأی نیست... ولایت، یعنی حکومتی که در آن در عین وجود اقتدار، در عین وجود عزت یک حاکم و جزم و عزم و تصمیم قاطع یک حاکم، هیچ نشانه‌ای از استبداد و خودخواهی و خودرأیی و زیاده‌طلبی و برای خودطلبی و اینها نیست.<sup>۸۸</sup>

● از ولایت فقیه آن‌طوری که اسلام قرار داده است، به آن شرایطی

۱. و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن. (آل عمران: ۱۵۹)

که اسلام قرار داده است، هیچ کس ضرر نمی‌بیند؛ یعنی آن اوصافی که در ولی است، در فقیه است، که به آن اوصاف، خدا او را ولیّ امر قرار داده است و اسلام او را ولیّ امر قرار داده است؛ با آن اوصاف نمی‌شود که یک پایش را کنار یک قدر غلط بگذارد، اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک کلمه، یک قدم برخلاف بگذارد آن ولایت را دیگر ندارد، استبداد را ما می‌خواهیم جلویش را بگیریم، با همین ماده ای که در قانون اساسی است که ولایت فقیه را درست کرده این استبداد را جلویش را می‌گیرند، آنهایی که مخالف با اساس بودند می‌گفتند که این استبداد می‌آورد، استبداد چی می‌آورد، استبداد با آن چیزی که قانون تعیین کرده نمی‌آورد، بلی! ممکن است که بعدها یک مستبیدی بیاید شما هر کاریش بکنید، مستبیدی که سرکش است، بیاید هر کاری می‌کند، اما فقیه مستبد نمی‌شود. فقیه‌ی که این اوصاف را دارد عادل است، عدالتی که غیر از این‌طوری عدالت اجتماعی، عدالتی که یک کلمه دروغ او را از عدالت می‌اندازد، یک نگاه به نامحرم او را از عدالت می‌اندازد، یک همچو آدمی نمی‌تواند خلاف بکند، نمی‌کند خلاف، این جلوی این خلاف‌ها را می‌خواهد بگیرد، این رئیس جمهور که ممکن است یک آدمی باشد، ولی شرط نکردند دیگر عدالت و شرط نکردند، این مسائلی که در فقیه است، ممکن است یک وقت بخواهد تخلف کند، بگیرد جلویش را، کنترل کند.<sup>۸۹</sup>

• اگر یک فقیه‌ی یک مورد دیکتاتوری بکند از ولایت می‌افند پیش اسلام. اسلام هر فقیه‌ی را که ولی نمی‌کند، آن که علم دارد، عمل دارد، مشی‌اش، مشی اسلام است؛ سیاستش، سیاست اسلام است؛ آن را برای این است که یک آدمی که تمام عمرش را در اسلام گذرانده و در مسائل اسلامی گذرانده و آدم معوجی نیست و صحیح است، این نظارت داشته باشد به این امرها نگذارد که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد بکند.<sup>۹۰</sup>

● آن فقیه‌ی که برای امت تعیین شده است و امام امت قرار داده شده است، آن است که می‌خواهد این دیکتاتوری‌ها را بشکند و همه را به زیر بیرق اسلام و حکومت قانون بیاورد. اسلام، حکومتش حکومت قانون است، یعنی قانون الهی، قانون قرآن و سنت است و حکومت، حکومت تابع قانون است، یعنی خود پیغمبر هم تابع قانون، خود امیرالمؤمنین هم تابع قانون، تخلف از قانون یک قدم نمی‌کردند و نمی‌توانستند بکنند.<sup>۹۱</sup>

■ ولایت در اسلام، ناشی از ارزش‌هاست؛ ارزش‌هایی که وجود آنها، هم آن سمت و هم مردم را مصونیت می‌بخشد. مثلاً عدالت به معنای خاص - یعنی آن ملکه نفسانی - از جمله شرایط ولایت است. اگر این شرط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب‌ناپذیر است؛ زیرا به مجرد اینکه کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، از طرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد، شرط عدالت سلب می‌شود. کوچک‌ترین ظلم و کوچک‌ترین کج‌رفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می‌کند. هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترک وظیفه‌ای، عدالت را از والی سلب می‌کند. وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب معزل می‌شود.

... در سطح رهبری از اینها هم بالاتر است؛ برای خاطر اینکه رهبری معنوی، تعهد معنوی دارد و خبرگان و مردم از او توقع دارند که حتی یک گناه نکند؛ اگر یک گناه کرد، بدون اینکه لازم باشد ساقطش کنند، ساقط شده‌است؛ حرفش نه درباره خودش حجت است، نه درباره مردم.<sup>۹۲</sup>

## ۲-۵-۲. عوامل بیرونی

■ به نظر من به این نکته باید توجه و افتخار کرد که بر خلاف همه مقررات عالم در باب حکومت - که در قوانین آنها حاکمیت‌ها یک حالت غیرقابل خدشه دارند - در نظام اسلامی، آن کسی که به‌عنوان



ولی فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسئولیت او مبتنی بر معیارهاست، چنانچه این معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می‌شود. وظیفهٔ مجلس خبرگان، تشخیص این قضیه است. اگر تشخیص دادند، می‌فهمند که بله! ولی فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می‌فهمند که ولی فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولی فقیه دیگر. محتاج نیست عزلش کنند؛ خودش منعزل می‌شود. به نظر ما این نکتهٔ خیلی مهمی است.<sup>۹۳</sup>

■ در مورد اینکه «آیا یادآوری وظیفهٔ خبرگان رهبری در مورد نظارت بر ولی فقیه را توهین آمیز می‌دانید» باید بگویم که نه! چه توهینی؟ مجلس خبرگان، کمیسیونی به نام «کمیسیون تحقیق» دارد؛ تحقیقش هم طبق خود اصل قانون اساسی است. تحقیق در این است که آیا این رهبری که خبرگان یک روز تشخیص دادند که او حائز شرایط است، باز هم حائز شرایط هست یا نه؟ اصلاً کارشان این است؛ الان هم هستند و کار هم می‌کنند. آنها باید تشخیص دهند که این رهبر، آیا علمش که آن روز تشخیص دادند مجتهد است، باقی است یا نه؟! چون ممکن است انسان دچار نسیان شود و طبیعتاً از صلاحیت می‌افتد. آن روز تشخیص دادند که این شخص عادل است؛ آیا به عدالت باقی است یا نه؟ اگر خدای نکرده گناهی از او سر بزند، از عدالت ساقط می‌شود. آن روز تشخیص دادند که این شخص مدیر و مدبر است و توانایی دارد؛ اما حالا باید ببینند که آیا توانایش باقی مانده است؟ آیا آن روز اشتباه نکردند؟ یا اگر آن روز توانا بوده، از توانایی نیفتاده است؟ نخیر! بنده نه هیچ احساس تضعیف می‌کنم و نه توهین؛ این جزو قانون اساسی است. خود من هم زمان امام، جزو همین مجلس خبرگان بودم. ما زمان امام هم «کمیسیون تحقیق» داشتیم؛ هیچ اشکالی ندارد. این نه اهانت به رهبری است، نه تضعیف رهبری است. اگر این آقایان، این کمیسیون و این هیأت را تشکیل ندهند، باید از آنها سؤال شود که چرا تشکیل ندادید.<sup>۹۴</sup>



## فصل چهارم:

### سازوکار تشخیص ولی فقیه

■ در انتخاب دستگاه اجرایی و رئیس قوه مجریه، مردم خودشان دخالت می‌کنند. حتی در انتخاب رهبر - با این که رهبری یک منصب الهی است و تابع ملاک‌های الهی و معنوی و واقعی است - باز مردم نقش دارند؛ کما این که مشاهده کردید، مجلس خبرگان که نمایندگان مردمند، می‌نشینند کسی را معین و انتخاب می‌کنند. اگر همان کسی که مجلس خبرگان انتخاب کرد، مورد قبول مردم نباشد، باز رهبری او، جا نخواهد افتاد. پس، آحاد و عامه مردم، علاوه بر اینکه به صورت غیرمستقیم - از طریق مجلس خبرگان - رهبر را معین می‌کنند، مستقیماً هم نسبت به شخص رهبر، نظر و تصمیم دارند و نظر و تصمیم و خواست و اراده آنهاست که در حقیقت یک رهبر را رهبر می‌کند و به او امکان تصرف و قدرت امر و نهی و قبض و بسط می‌دهد.<sup>۹۵</sup>

■ اگر در یک زمانی از این گونه افراد، تعداد متعددی بودند، زیاد بودند، یا چند نفر بودند، انتخاب آن ولی فقیه که یک چنین سمت بزرگی را بر عهده خواهد داشت، به عهده مردم است، که این در قانون اساسی ما هم هست. در عمل امیرالمؤمنین در صدر اسلام هم هست، که مردم آمدند اصرار کردند و امیرالمؤمنین را به خلافت برداشتند. در ایران مردم مبارزه کردند، مجاهدت کردند، خون دادند، فداکاری کردند، بزرگ‌ترین حماسه‌های تاریخ معاصر را آفریدند تا

طاغوت را بر کنار کردند و یک چنین انسانی را،<sup>۱</sup> یک فقیه پارسای عادل باتقوای زاهد مخالف با هوای نفس، هوشمند، مسلط به مسائل جهانی و آگاه از جریانات جهانی را و دلسوز برای امت مسلمان را بر قدرت مسلط کردند و قدرت را به او تنفیذ کردند.<sup>۹۶</sup>

■ یک مرحله، مرحله تعیین این عناوین با یک مَعْنَوَن<sup>۲</sup> خارجی است؛ تعیین مصداق است برای این مفاهیم. خب! بدیهی است که در این مرحله نمی شود گفت مردم نقش ندارند. یعنی هیچ دلیلی بر اینکه ما بگوییم مردم در این زمینه نقشی ندارند، وجود ندارد. منتهی از آن جایی که شناخت این عناوین و مَعْنَوَن به این عناوین، احتیاج به مقدمات دارد، هر کسی بدون این مقدمات وارد این مرحله بشود، ورود او جز ضلالت خود و خطای خود و دیگران، تأثیری نخواهد داشت. بنابراین این جا مسأله خبرگان مطرح می شود. قانون اساسی تکلیف این مرحله را معین کرده؛ مردم خبرگانی را برای این کار معین می کنند که وظیفه خبرگان تعیین مصداق این مفاهیم است. البته تعیین مصداق هم خودش داستان ها دارد. ممکن است یک وقت مصداق متعدد باشد، در بین اینها بایستی انتخاب کرد. این هم خودش موازینی دارد، معیارهایی دارد، طبعاً خبره باید وارد این قضیه بشود. بنابراین مردم در این مرحله، یعنی مرحله دوم که تطبیق مفهوم با مصداق و تعیین معنون به این عناوین هست نقش دارند، منتهی نقش بالواسطه. مراجعه می کنند به کسی که او صاحب تشخیص در این قضیه است - و البته امین است - و او این کار را می کند. و الا اگر بنا باشد این کار را از دست خبرگان خارج کنند و مسئله همجی بشود، مسأله ای بشود که با غوغا بشود آن را درست کرد، همه چیز به هم خواهد ریخت و آن معیارها به کلی نابود خواهد شد. این هم مرحله دوم است.<sup>۹۷</sup>

■ در بحث ولایت فقیه هم همیشه باید این تفکیک مورد نظر باشد

۱. اشاره به امام راحل (قدس سره) است.

۲. مصداق خارجی

که آن چیزی که مربوط به دین و تشریح است، اصل شاکله نظام است؛ اصل ولایت فقیه است. اما در مورد شخص [ولی] و تشخیص مصداق - و اینکه این فرد آیا اصلاً فقاقت دارد؟ عدالت دارد؟ شرایط دارد؟ یا در دَوْران امر بین زید و عمرو، این مقدم است یا او؟ اینها طبیعتاً چیزهایی نیست که شرع مستقیماً وارد بشود؛ شرع مقدس معیارهایی دست مردم می‌دهد و مردم در این زمینه‌ها عمل می‌کنند.<sup>۹۸</sup>

■ ولایت فقیه به معنای ولایت و حکومت یک شخص نیست؛ حکومت یک معیار و در واقع یک شخصیت است. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هر جایی تحقق یابد، این خصوصیت را می‌تواند پیدا کند که در جامعه به وظایفی که برای ولی فقیه معین شده، رسیدگی کند. به نظر من به این نکته باید توجه و افتخار کرد که بر خلاف همه مقررات عالم در باب حکومت - که در قوانین آنها حاکمیت‌ها یک حالت غیرقابل خدشه دارند - در نظام اسلامی، آن کسی که به عنوان ولی فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسئولیت او مبتنی بر معیارهاست، چنانچه این معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می‌شود. وظیفه مجلس خبرگان، تشخیص این قضیه است. اگر تشخیص دادند، می‌فهمند که بله؛ ولی فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می‌فهمند که ولی فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولی فقیه دیگر. محتاج نیست عزلش کنند؛ خودش منعزل می‌شود. به نظر ما این نکته خیلی مهمی است.<sup>۹۹</sup>

■ این شبهه دوری هم که گفته‌اند، حرف غلطی است؛ به خاطر اینکه این شورای نگهبان را رهبری فعلی که معین نکرده؛ رهبری قبل معین کرده‌اند. این خبرگانی هم که می‌آیند، نمی‌خواهند که رهبری فعلی را انتخاب کنند؛ رهبری بعد را انتخاب خواهند کرد. این چه دوری است؟ اگر این رهبری فوت کند، یا به هر دلیل دیگری کنار برود، آن وقت رهبری بعد را آنها انتخاب خواهند کرد، و آلا رهبر فعلی را که نمی‌خواهند انتخاب کنند. بنابراین هیچ دوری نیست.<sup>۱۰۰</sup>

## پی نوشتها

۱. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۸۸
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع روحانیون و مسئولان شهرستان اردبیل ۱۳۶۶/۴/۳۰
۳. پیام رهبر معظم انقلاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مردم ایران دربارهٔ حفظ وحدت و یکپارچگی، حمایت از دولت، جایگاه مجلس شورای اسلامی و دفاع از اصل ولایت فقیه ۱۳۶۸/۱۰/۱۸
۴. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۸
۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسهٔ پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۶. صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۷۰
۷. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۹
۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۹. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۶۴-۶۰
۱۰. امام خمینی رهبر معظم انقلاب، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۲۴
۱۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای هیأت علمی کنگرهٔ امام خمینی(ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴
۱۲. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعهٔ تهران ۱۳۷۸/۳/۱۴
۱۳. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در مراسم بیعت مدرسان، فضلا و طلاب حوزهٔ علمیهٔ مشهد، به همراه نمایندهٔ ولی فقیه در خراسان و تولیت آستان قدس رضوی ۱۳۶۸/۴/۲۰
۱۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در روز نیمه شعبان ۱۳۷۱/۱۱/۱۸
۱۵. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای هیأت علمی کنگرهٔ امام خمینی(ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴
۱۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۱۷. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۱۸. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۱۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۹
۲۰. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۲۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۰/۶/۱۵
۲۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم دیدار سفرا و کارداران وزارت امور خارجه ۱۳۷۲/۶/۴
۲۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۹
۲۴. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۹
۲۵. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۴/۱۲/۸

۲۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۹
۲۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۸۹
۲۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۹۴
۲۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع علمای شیعه و سنی ایران شهر ۱۳۶۵/۲/۹
۳۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۹۷
۳۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۴
۳۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۸/۷/۲
۳۳. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۳۸
۳۴. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۰۷
۳۵. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۴
۳۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۹
۳۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۸
۳۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۸
۳۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۰۶
۴۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۴۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۴۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳
۴۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۶۷
۴۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۴۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸
۴۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۱
۴۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۶
۴۸. بیانات رهبر معظم انقلاب به مناسبت عید سعید غدیر خم ۱۳۸۷/۹/۲۷
۴۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
۵۰. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار عمومی مردم اصفهان ۱۳۸۰/۸/۸
۵۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۶۱ و ۶۲
۵۲. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۷-۷۵
۵۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۷
۵۴. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۶۸
۵۵. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۶۸ و ۷۱
۵۶. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۵۷. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰
۵۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۱
۵۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۶۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۶۱. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۹
۶۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با روحانیون عراقی مقیم ایران ۱۳۶۱/۱/۸
۶۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۲/۷
۶۴. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۲
۶۵. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۷

۶۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۶۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۶۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۴
۶۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۰/۱۱
۷۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۵
۷۱. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۰
۷۲. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۴
۷۳. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۳
۷۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم پرسش و پاسخ در دیدار با سردبیران و نویسندگان نشریات دانشجویی کشور ۱۳۷۷/۱۲/۴
۷۵. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۳۷
۷۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۵
۷۷. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۰۱
۷۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۲
۷۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۸۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیون و طلاب ایرانی و خارجی در صحن «مدرسه فیضیه قم» ۱۳۷۴/۹/۱۶
۸۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۸۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۲/۷
۸۳. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۰/۴/۱۰
۸۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳
۸۵. بیانات رهبر معظم انقلاب به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۸/۱/۱۶
۸۶. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۸۹
۸۷. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۳۷
۸۸. بیانات رهبر معظم انقلاب به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۸/۱/۱۶
۸۹. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۳
۹۰. صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۸۳
۹۱. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۴
۹۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۴/۱۹
۹۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۹۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۷۷/۶/۱۲
۹۵. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۱۱/۲۰
۹۶. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۹۷. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۹۸. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۵/۱۱/۲۵
۹۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۱۰۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۷۷/۶/۱۲